

نخبگان، توسعه سیاسی و ارتقای امنیت ملی

• دکتر مهدی مطهرنیا*

پرسه‌نمایی:

پرسه حاضر با عنایت به تعریف مفاهیم نخبگان، توسعه سیاسی و امنیت ملی تلاش دارد با ابهام‌زدایی از مفهوم «نخبگان» و تمییزدادن میان این مفهوم با دانشواژه‌های پهلو پدیده آن یعنی مفاهیم «روشنفکران» و «سرآمدان»، نقش نخبگان را در ایجاد توسعه سیاسی و امنیت ملی بازشکافد. در راستای این مهم نگارنده کوشش نموده است که در تقسیم‌بندی ذیل با مرزبندی پرسش‌های معطوف به موضوع اصلی به ساماندهی دانایی در حول این پرسش‌ها نایل آید:

پرسش اصلی:

چه ارتباط منطقی‌ای میان نخبگان، توسعه سیاسی و امنیت ملی وجود دارد؟

پرسش‌های فرعی:

- ۱- چه ارتباط منطقی‌ای میان نخبگان و توسعه سیاسی وجود دارد؟
 - ۲- چه ارتباط منطقی‌ای میان نخبگان و امنیت ملی وجود دارد؟
 - ۳- چه ارتباط منطقی‌ای میان توسعه سیاسی و امنیت ملی وجود دارد؟
- پرسش‌های انضمامی:

۱- نخبگان چه کسانی هستند؟ و جایگاه آنها در هرم زندگی اجتماعی و سیاسی در کجاست؟

۲- توسعه سیاسی یعنی چه؟ و از چه مؤلفه‌هایی برخوردار است؟

* نویسنده و پژوهشگر و عضو هیأت علمی دانشگاه آزاد اسلامی و مشاور دانشگاه عالی دفاع ملی



۳- امنیت ملی یعنی چه؟ و از چه شاخصه‌هایی تبعیت می‌کند؟

پرسه‌گشایی:

بررسی سروش جوانب گوناگون دانشواژه کلیدی «توسعه» در جهان امروز خود مثنوی هزار من کاغذ است. این مفهوم و وجود مختلف آن، زمانی از اهمیت دو صد چندان برخوردار می‌شود که قبول نماییم در جهان رو به مدرن ما و مدرن و فرامدرن امروز مفهوم «مشروعیت»^۱ - در مقام اساسی‌ترین وجه ممیزه و بنیان تفاوت‌های واقعی اعمال قدرت - به وسیله حلقه واسطه مفهومی «کارآمدی» با این دانشواره کلیدی و منشور چند وجهی، ارتباطی مستقیم و تنگاتنگ پیدا کرده است. آنچنانکه بر تأکید می‌کند مشروعیت اساس تفاوت‌های واقعی شیوه اعمال قدرت است. هر قدرتی به طور کلی به توجیه خود نیاز دارد. در دستگاہ فکری «ویر»، سه زمینه کلی و گسترده اعمال اقتدار براساس: سنت، کاریزما و اقتدار قانونی عقلایی مبتنی بر اعتقاد قانونی بودن قواعد وضع شده و حق صدور فرمان‌ها از سوی دارندگان مواضع اقتدار، وجود داشت. اس. ام. لیپست^۲ در مطالعه کلاسیک خود به نام انسان سیاسی^۳ استدلال می‌نماید که مشروعیت دربرگیرنده ظرفیت نظامی سیاسی برای ایجاد و حفظ این عقیده است که نهادهای سیاسی موجود مناسب‌ترین نهادها برای جامعه هستند. وین گرانث^۴ استاد علوم سیاسی دانشگاه War Wick نیز معتقد است: «توانایی صدور فرمان‌های الزام آور و مشروع، یکی از ستون‌های محوری نظم سیاسی با ثبات است». «ایان مک لین / ۱۳۸۱ / صص ۳-۴۱۲».

اگر این مبانی را بپذیریم و از سوی دیگر به این نکته توجه داشته باشیم که در دنیای پیچیده امروز پذیرش فرمان در قالب‌های چهارگانه حیات‌های مادی، تبعیتی، مشارکتی و ساختاری از سوی فرمانبران در گرو ارائه؛ و از آن مهم‌تر عمل به تصمیمات و خط مشی‌هایی است که بتواند پاسخگوی نیازها و حمایت‌های مردم باشد؛ باید قبول کنیم که با گذار جامعه از وضعیت‌های مبتنی بر مشروعیت سنتی و کاریزماتیک به مشروعیت قانونی متکی بر گزاره‌های عقلانی، «توسعه» به عنوان مفهوم کلیدی در ارتباط تنگاتنگ با مشروعیت قرار می‌گیرد؛ تا در پرتو آن «اصل رضایت» در تبعیت از هیأت حاکمه؛ مقوم ساز و استقرار بخش اقتدار قانونی حکام باشد. در دهه‌های پس از جنگ دوم



جهانی، رهبران اکثر کشورهای دنیا تلاش همه جانبه و بی سابقه‌ای در زمینه توسعه اقتصادی و اجتماعی از خود نشان دادند.

رهبران این کشورها که با عناوین جعلی عقب مانده، عقب نگاه داشته شده، توسعه نیافته، در حال توسعه پیرامونی و... شناخته می‌شوند، شهروندان خود را به تلاش برای توسعه ترغیب می‌کردند؛ و در این راستا، خط مشی‌هایی را تنظیم می‌کردند و برنامه‌هایی را به اجرا در می‌آوردند؛ نقش این رهبران در ساخت توسعه در مقام «نخبگان» از اهمیتی وافر برخوردار است. آنها در حوزه‌های دوگانه و پهلوی پدیده هم یعنی قلمروهای «سیاست» و «اداره» سازمان‌های دولتی، نقش مهم ایفا می‌کنند. مارک ترنر و دیوید هیوم معتقدند: فرآیندها و عوامل متعددی به عنوان تسهیل کننده تحقق اهداف توسعه در سطوح مختلف شناسایی شدند که در این میان بحث در مورد عملکرد ضعیف سازمان‌های دولتی، جایگاه ویژه‌ای داشت. این دو در اثر مشترک خود تحت عنوان «حکومت داری، مدیریت و توسعه: چگونه دولت کارآمد داشته باشیم»^۵ بر این نکته تأکید دارند که در کشورهای ناموفق در زمینه توسعه سازمان‌های دولتی از تأمین خطوط راهنمای مناسب در زمینه خط مشی‌ها برای سیاستمداران، ناتوان بوده‌اند و نقش‌های خود را به خوبی ایفا نکرده‌اند؛ و علاوه بر عدم کارآیی فساد اداری نیز در آنها رایج بوده است. در عین حال، مشخص شده کشورهایی که توسعه پایدار و سریع را تجربه کرده‌اند - کره جنوبی - تایوان، سنگاپور، تایلند و مالزی - از سازمان‌های کارآمد دولتی بهره‌مند بودند. ترنر و هیوم بر این نکته نیز اشاره نمودند که در مورد تأثیر قابل توجه و ماهیت عملکرد سازمان‌های دولتی در موفقیت کشورها برای دستیابی به اهداف توسعه توافق عمومی وجود دارد. «مارک ترنر، دیوید هیوم / ۱۳۷۹ / صص ۱۰۲»^۶ بی‌تردید نقش نخبگان سیاسی در هدایت سازمان‌های دولتی و در ساخت توسعه سیاسی نیز برکسی پوشیده نیست؛ اما ابعاد متفاوت و وجود گوناگون این ارتباط چند وجهی در قالب علمی از نیازهای معرفتی است؛ زمانی اهمیت این مقوله دوصد چندان می‌شود که این نکته را در یاد داشته باشیم که در دولت‌های مدرن؛ اقتدار ملی در گرو کارآمدی و توسعه جوامع است؛ و کارآمدی و توسعه سیاسی نقش اساسی در پهنای گسترده امنیت ملی ایفا می‌کند. پرسه‌های حاضر در پی آنست که به این موضوع در چارچوب سامانه‌ای از گزاره‌های معنادار پاسخ گوید.



پیش پرسه

پرسه‌های حاضر با عنایت به آنچه در پرسه‌گشایی آمد، تلاش دارد که ارتباط منطقی میان مفاهیم نخبگان، توسعه سیاسی و امنیت ملی را باز شکافد و با عنایت به ساماندهی دانایی در حول محور مفاهیم فوق و ادراک ارتباط منطقی میان آنها، چشم اندازی از رفتارهای متناسب با ادراکات حاصل را در تحکیم اقتدار و امنیت ملی سرزمین اهورایی مان - ایران عزیز- باز شکافد و این جغرافیای عظمت اسلام را پاس بدارد. برای دستیابی به این مهم؛ مهندسی پرسش‌های ذیل ضرورت پیدا می‌کند.

پرسش اصلی پرسه حاضر آن است که:

چه ارتباط منطقی‌ای میان نخبگان، توسعه سیاسی و امنیت ملی وجود دارد؟

برای پاسخگویی به این پرسش اصلی، باید پرسش‌های فرعی ذیل را پاسخ گفت:

۱- چه ارتباط منطقی‌ای میان نخبگان و توسعه سیاسی وجود دارد؟

۲- چه ارتباط منطقی‌ای میان نخبگان و امنیت ملی وجود دارد؟

۳- چه ارتباط منطقی‌ای میان توسعه سیاسی و امنیت ملی وجود دارد؟

در راستای پاسخگویی دقیق‌تر و فراهم آوردن ادراک عمیق‌تر در ارتباط با پاسخ به پرسش اصلی برای باز شکافی پرسش‌های فرعی نیازمند پاسخگویی به پرسش‌های انضمامی ذیل خواهد بود.

۱- نخبگان چه کسانی هستند؟ و جایگاه آنها در هرم زندگی اجتماعی و

سیاسی در کجاست؟ «نوم انسانی و مطالعات فرهنگی»

۲- توسعه سیاسی یعنی چه؟ و از چه مؤلفه‌هایی برخوردار است؟

۳- امنیت ملی یعنی چه؟ و از چه شاخصه‌هایی تبعیت می‌کند؟

در مهندسی پاسخگویی به پرسش‌های پرسه حاضر، در مرحله نخست به پرسش‌های انضمامی، پاسخ و سپس با پاسخگویی به پرسش‌های فرعی در نهایت جوابگوی پرسش اصلی پرسه حاضر خواهد بود.

پاسخ پرسه نخست:

نخبگان، توسعه سیاسی و امنیت ملی در ساحت مفهوم شناسی

۱- فراهم‌سنگان اجتماعی، «ابهام زدایی از یک مفهوم»:



در این «پاسخ پرسه» در پی جوابگویی به سه پرسش انضمامی پرسه حاضر خواهیم بود. در هر یک از پرسش‌های سه گانه انضمامی در پرسه‌های حاضر دوبرخشی اصلی و فرعی وجود دارد؛ به گونه‌ای که پاسخگویی به بخش‌های فرعی پرسش‌های حاضر در گرو پاسخگویی به پرسش‌های اصلی یعنی قسمت‌های نخست هر یک از این پرسش‌هاست.

پرسش نخست از دو بخش اصلی و فرعی ذیل تشکیل شده است:

۱- نخبگان چه کسانی هستند؟

۲- جایگاه آنها در هرم زندگی اجتماعی و سیاسی در کجاست؟

ریمون آرون^۶ و تام. بی. باتامور^۷ معتقدند: «تغییرات و اصلاحات تازه‌ای که در مفهوم نخبگان ایجاد شده است، وضع یک اصطلاح تمایزبخش را می‌طلبد.» (R. Aron, 1900, P23) با تامور می‌افزاید: «در واقع اصطلاح نخبه‌ها اکنون عموماً در مورد گروه‌های کاری، به خصوص گروه‌های شغلی که - به هر دلیل - در یک جامعه دارای شأن والایی هستند، به کار برده می‌شود، من نیز از این پس بدون هیچ قیدی آنرا به همین معنا به کار خواهم برد.» (باتامور، ۱۳۶۹، ص ۱۳)

اما من قبل از این؛ در این فرصت بر آنم که مفهومی عام‌تر از مفهوم نخبگان را در مرحله نخست مطرح و سپس با عنایت به آن به «مفهوم نخبه» توجه نمایم:

کانت می‌گوید: «من می‌اندیشم پس من هستم». دکارت گفته بود: «من شک می‌کنم پس من هستم». و من می‌گویم: «من پرسش می‌کنم پس من هستم». انسان در بی‌نهایت نیز باید به یک نهایی تکیه کند؛ و در حوزه هستی‌شناسی^۸ نیز باید در نهایت به هستی وجودی خود تکیه نماید و به هویت‌شناسی این هستی بپردازد. با توجه به کورژیتوی «من پرسش می‌کنم، پس من هستم»، «هستی» «استی» پذیرفته انسان در «پرسشگری» معنا پیدا می‌کند. آدمی در این نگرش؛ و در فرآیند هستی، پیام پنهانی^۹ هستی است؛ که در پرتو تلاش برای فهم جهان هستی و استی‌های گوناگون آن قرار می‌گیرد. در این دیدگاه آدمی موجودی است ساده با پرسش‌های پیچیده و «موجودی» است پیچیده با پاسخ‌های ساده. از همین رو، «راستی» او در «پیچیدگی ساده» و «سادگی پیچیده» نمود می‌یابد ولی «هستی» او در «پرسش‌ها» و «پاسخ‌هایش» تجلی می‌پذیرد.

بدین ترتیب، انسان در ساحت زمان «مظهر حضور» است؛ و سازنده تاریخ؛ او



«کاپیولا»یی^{۱۰} است میان زمان‌های گذشته و حال، یا ساخت‌های ذهنی زمان «گذشته و آینده» است؛ و در عین حال با فعال بودن در «زمان عینی یا تجربی - زمان حال» نقطه اتصال و کاپیولای میان «ذهن» و «اندیشه» با ساخت «عین» و «عمل» است. بنابراین آدمی در دو زمان ظهور درونی یا شهودی و یا زمان ظهور بیرونی یا حصولی به «پرسش» می‌پردازد.

اگر حلقه‌های ارتباط انسان در زمان‌های ظهور درونی و بیرونی با پرسشگری پیوند خورد، «خلاقیت» آفریده شده و در مقام پاسخ به پرسش‌های مکرر و تودرتوی، به ابداع و نوآوری می‌پردازد؛ و از زمانی که همین انسان حوزه پرسشگری خود را در این جایگاه به ساخت «جامعه‌سیاسی» وارد می‌نماید؛ در حوزه «همسنگان فرا اجتماع»^{۱۱} وارد می‌شود؛ گام نخست «رفتار سیاسی» را در چارچوب عنوان «انسان سیاسی» برمی‌دارد. ابوالفضل قاضی می‌نویسد:

«انسان برحسب تمایلات طبیعی یا نیازهای خاص اجتماعی، خواه ناخواه به سوی هم‌نوعان رانده می‌شود. تماس و زندگی با افراد دیگر، در چارچوب خانواده، شغل، اقتصاد، رفاه، فعالیت مذهبی یا سیاسی، در حقیقت شکل بخشیدن به موجودیت انسان و تأمین نیازهای گوناگون وی است. فرد باید لزوماً در یک محیط اجتماعی زندگی کند تا امکان ادامه حیات یابد. اجتماع‌گرایی فرد، به هر صورتی که توجیه شود، چه روانی باشد، چه برحسب خلقت و چه براساس الزامات صرفاً اجتماعی، امری اجتناب‌ناپذیر است. گرایش به سوی دیگران، کم‌کم نخستین سنگ بنای جامعه را می‌گذارد.

مفهوم جامعه، زمانی صورت تحقق به خود می‌گیرد و مصداق خارجی می‌یابد که بین افراد و گروه‌ها هرچه وسیع‌تر و شبکه آن پیچیده‌تر باشد؛ انسجام جامعه بیشتر و سیر آن به سوی کمال مشهودتر است. این روابط همیشه برپایه اصل تساوی طرفین رابطه - چه فرد با گروه و چه گروه با گروه - بنیان‌گذاری نشده‌اند؛ بلکه در بیشتر اوقات، به ویژه در رابطه ساده اجتماع، گونه‌ی نابرابری به چشم می‌خورد. خاصه آنکه، اقتضای طبع جامعه این است که برای قفل و بست شدن این روابط، قسمی تفاوت میان اقویا و ضعفا به وجود می‌آید. مثلاً در جوامع ابتدایی، افراد باهوش‌تر، حیل‌گرت‌تر و نیرومندتر، در مقام فرماندهی قرار می‌گیرند. یعنی اهرم‌های سیاسی قدرت را تصاحب نموده اراده خود را بر دیگران تحمیل می‌کنند.» (ابوالفضل قاضی، ۱۳۷۵، صص ۲۲۹ -

روابط اجتماعی، تمایز آفرین و تفاوت بخش است؛ و این واقعیت انکارناپذیر از همان آغاز شکل‌گیری جامعه. گروه فرمانروا و فرمانبر، فرادست و فرودست، دستورده و دستورگیر را از یکدیگر متمایز می‌کند. قدرت یا امکان عملکرد، به طور طبیعی در ید فرمانروایان است که یا خود مستقیماً آنرا اعمال می‌کنند و یا اینکه به وسیله تشکیلات اجتماعی و از خلال یا ورای نهادها، به کارش می‌برند.

در این مقام، غرض از تشکیلات اجتماعی، دستگاه حکومتی، در حد اعلائی سازمانی خود نیست. بلکه، آن درجه از تشکیلات که بتواند متناسب با نوع روابط اجتماعی، مؤید تداوم و استمرار آن در بین افراد تشکیل دهنده گروه اجتماعی باشد، کافی است، تا جامعه مفهوم خود را بیابد...

«حرکت جوامع در همین جا متوقف نمی‌شود. بلکه شکل‌بندی روابط، به تدریج از صورت ساده و ابتدایی آن بیرون آمده و شکل پیچیده و بغرنج به خود می‌گیرد و سازمان‌بندی مربوط به قدرت با پیدایش دستگاه‌های واسطه بیشتر به نوعی تکامل سازمانی دست می‌یابد که با پیچیدگی روابط پیشرفته‌تر سازگار و هم‌آهنگ باشد. ترسیم روند تکاملی جامعه، در ارتباط با قدرت، با نظریه مشهور لئون دوگی در زمینه طبقه‌بندی اعضای جامعه بر فرمانروایان و فرمانبران و نظریه امیل دورکهم در مورد تقسیم جوامع به مکانیکی و ارگانیکی، همدوش و موازی است.

وجه تمایز جوامع ابتدایی، از جوامع پیشرفته بینابینی با مدرن، درجه تفاوت‌گذاری بین اربابان قدرت و مردم عادی است. هرچه این تفاوت‌گذاری کمتر باشد و نتوان وظایف و مشاغل و سازمان‌های سیاسی، مذهبی و اقتصادی را به وضوح از یکدیگر باز شناخت، جامعه ابتدایی‌تر است. به عکس، هرچه تشکیلات اجتماعی توسعه یافته‌تر و ساخت‌بندی شده‌تر باشد، نمودار آن است که جامعه به سوی پیشرفت رهسپر است.» (قاضی، همان، ص ۲۹۶-۲۹۸).

این معنا، همان «توسعه‌سیاسی» است. بدین گونه، در تمامی جوامع، به نوعی «روابط قدرت» وجود دارد. قدرت و جامعه دوفرزند توأمانند و شکل‌گیری و تداوم و ماندگاری جامعه، منوط به قدرت است. قدرت، یعنی در اختیار داشتن وسایل و ابزارهایی که به وسیله آن بتوان بر شخص یا چیزی اثر گذاشت. اراده‌ای را به فردی یا





گروهی تحمیل کرد. تصمیمی را اتخاذ کرد و آنرا به مرحله اجرا و عمل درآورد. قدرت به کلی ممکن است قدرت پدری، قدرت شوهری، مذهبی، اقتصادی و نظایر آن باشد. قدرت، هنگامی مفهوم واقعی دارد که ظرفیت و قابلیت آنرا داشته باشد که دیگری را وادار به انجام امری با رفتار مشخص کند، قدرتمند کسی است که امکان نفوذ بر رفتار دیگران را داشته باشد. «قاضی. همان»

با این اوصاف می‌توان بر گزاره‌های ذیل به عنوان «گزاره‌های جدی» پافشارد:

۱- جامعه و زندگی جمعی در حیات بشر، به تعبیر هوسرلی آن از «بدهت یقینی» برخوردار است. «ریخته‌گران، ۱۳۸۰، ص ۱۰»

۲- «نقطه تشابه» در تمامی جوامع بر ساحت «روابط قدرت» میان اجزا، مبتنی و براساس فرم‌اسیون‌های گوناگون «سامانه‌ها و ساختارهای قدرتی»، «خط استمرار» پیدا می‌کند؛ از اینرو، جامعه از «هویتی قدرتی» بهره‌مند است.

۳- وجه تمایز جوامع ابتدایی از جوامع پیشرفته یا مدرن، درجه تفاوت گذاری بین اربابان قدرت و مردم عادی است. هرچه این تفاوت گذاری کمتر باشد و نتوان وظایف و مشاغل و سازمان‌های سیاسی، مذهبی و اقتصادی را به وضوح از یکدیگر باز شناخت، جامعه ابتدایی‌تر است، به عکس، هرچه تشکیلات اجتماعی توسعه یافته‌تر و ساخت‌بندی شده‌تر باشد؛ نمودار آن است که جامعه به سوی پیشرفت رهسپر است.

۴- انسان با قبول «روابط قدرتی» در جامعه، و بازیابی جایگاه و نقش خویش در این روابط، وارد ساحت سیاست می‌شود و «انسان سیاسی» در درون «جامعه سیاسی» در مقام «بدهت قطعی» پذیرفته می‌گردد.

۵- در درون جوامع گوناگون - چه بزرگ و چه کوچک، چه خاص و چه کل - انواع «روابط اقتداری وجود دارد و روابط اقتداری همان روابطی است که موریس دورژه آنرا کلید روابط نابرابری دانسته است که در پیچ و خم آن یک یا چند فرد بر دیگران تسلط می‌یابند و آنان را برحسب اراده و تمایل خود به هرکجا که می‌خواهد، می‌کشانند. «موریش دورژه، ۱۳۵۸، برای مطالعه بیشتر».

۶- جامعه سیاسی مبتنی بر «روابط اقتداری» دارای ویژگی‌های: الف) فراگیر و کلی بودن. ب) الزامی بودن و ج) قاهرانه عمل کردن است.

جامعه سیاسی خاستگاه و مقرّ قدرت سیاسی است. همانگونه که علی الاصول،

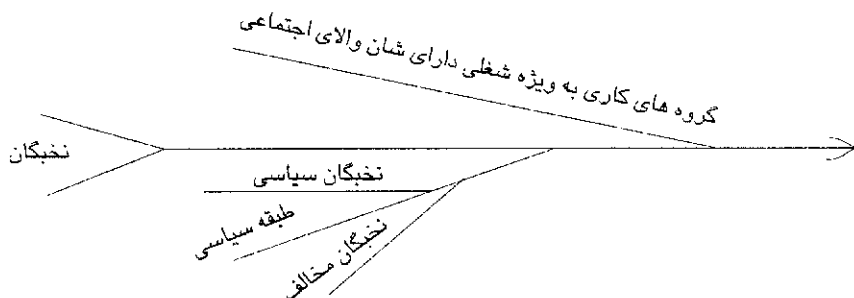


جامعه مسند قدرت است و مفهوم جامعه، حتی در مرحله بدوی و نطفه‌یی خود، مفهوم قدرت را می‌زایاند، یک جامعه سیاسی لازم است تا بتواند «قدرت سیاسی» را با مشخصات پیش گفته، به وجود آورد. قدرت سیاسی، نوع خاصی از قدرت است که نهادبندی شده و از خلال سازمان‌ها و تشکیلات اعمال می‌شود. حوزه فعالیت آن دولت کشور یا جامعه سیاسی است و شکل دهنده آن نظام حقوقی حاکم برای قلمرو وسیع.» (قاضی، همان، ص ۳۰۳)

اکنون پرسش آن است که در این جامعه سیاسی، «نخبه و نخبگان» از چه تعریف، شاخصه‌ها و جایگاهی برخوردار است؟ در معادله قدرت در جامعه سیاسی چه کنشگران هم سنگ و هم محیطی در معادله بازی با «نخبگان» قرار می‌گیرند؟ در راستای پاسخگویی به این پرسش‌هاست که تلاش نموده‌ام، در ذیل عنوان «همسنگان فرا اجتماع، Supra Social equiponderant» و ابهام‌زدایی از مفهوم «نخبگان» از دریچه دیگری به این موضوعات نگاه افکنم:

باتامور برای اقلیت حاکم بر جامعه که به مفهوم دقیق کلمه یک گروه کاری تلقی نمی‌شوند؛ ولی دارای چنان اهمیت اجتماعی بالایی هستند که شایسته نامی مجزا می‌باشند. اصطلاح عاریت گرفته از گائتناموسکا^{۱۲} را به کار می‌برد. این اصطلاح «طبقه سیاسی» است؛ او معتقد بر آنست که در درون طبقه سیاسی نیز یک گروه کوچک‌تر وجود دارد که «نخبگان سیاسی» نام می‌یابند و شامل آن دسته از افرادی است که در هر زمان مشخص در یک جامعه عملاً «قدرت سیاسی» را اعمال می‌نمایند. او در درون «طبقه سیاسی» به «نخبگان مخالف» نیز اشاره دارد که شامل احزاب سیاسی مخالف، نمایندگان منافع و طبقات جدید، گروه‌های سوداگران و نیز روشنفکرانی که در امور سیاسی، فعالند، می‌باشد. بدین ترتیب، «طبقه سیاسی» تعدادی از گروه‌هایی را در برمی‌گیرد که ممکن است به درجات مختلف در حال همکاری، رقابت یا ستیز با یکدیگر باشند.

(۱) نمودار استخوان ماهی نخبگان:

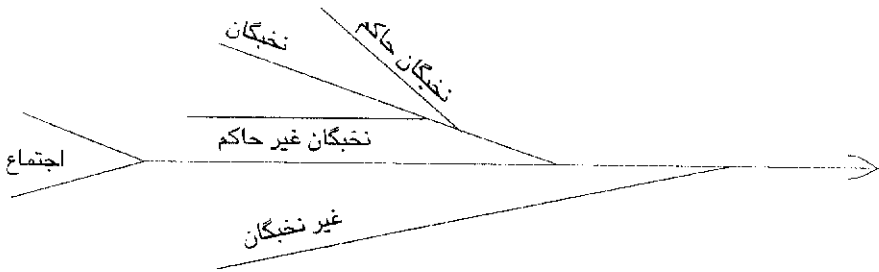


من با این بیان پیش‌گفته ریمون آرون و تأکید با تامور بر ضرورت ایجاد یک اصطلاح تمایز بخش در این ارتباط کاملاً موافقم، اما با عنایت به سپهر اندیشه ایرانیان و با بافت موضوعی و موقعیتی ناظر بر آن، با تقسیم‌بندی وی، و بالاتر از آن با نام‌گذاری او مخالفم.

نخبه یا Elite در قرن هفده میلادی برای توصیف کالاهایی با مرغوبیت خاص به کار می‌رفت، بعدها کاربرد آن برای اشاره به گروه‌های اجتماعی برتر و واحدهای نظامی ضربتی با مراتب عالی‌تر اشرافیت گسترش یافت. قدیمی‌ترین کاربرد شناخته شده و لفظ «نخبه» بر طبق نوشته فرهنگ انگلیسی آکسفورد در سال ۱۸۲۳ و برای اشاره به گروه‌های اجتماعی بوده است؛ اما این اصطلاح در نوشته‌های سیاسی و اجتماعی اروپا تا اواخر قرن نوزدهم و در بریتانیا و آمریکا تا دهه ۱۹۳۰ به طور وسیع متداول نشد، و تنها در این هنگام بود که اصطلاح مزبور از طریق نظریات جامعه‌شناختانه درباره نخبگان و به خصوص نوشته‌های ویلفرد پاره‌تو^{۱۳} ایتالیایی رواج پیدا کرد. پاره‌تو بر اساس اتخاذ سیستم نمره دهی در امتحانات، به فعالیت‌های مختلف آدم‌های گوناگون بر اساس میزان حصول به اهداف آن فعالیت، نمره‌ی اختصاص داد؛ و به این ترتیب بر نابرابری استعداد افراد در حوزه‌های مختلف زندگی تأکید نمود. وی نخبگان را به دو طبقه فرعی تقسیم نمود: یکی نخبگان حاکم متشکل از افرادی که به طور مستقیم و یا به طور غیرمستقیم نقش قابل ملاحظه‌ای در حکومت ایفا می‌کنند؛ و دیگری نخبگان غیرحاکم مرکب از مابقی نخبگان. (Gaetano mosca, 1939, P50)

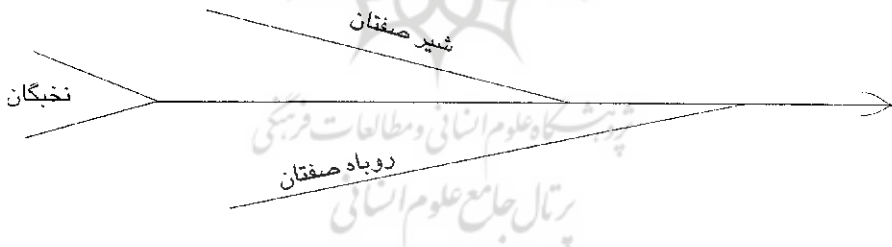


(۲) نمودار استخوان ماهی تقسیم بندی اجتماعی از دیدگاه پاره تو:



بدین گونه از دریچه این دیدگاه، در درون هر جامعه‌یی دو قشر داریم، قشر پایین‌تر یا غیرنخبگان، و همچنین نخبگان که خود به دو دسته نخبگان حاکم و نخبگان غیرحاکم تقسیم می‌پذیرند. بعدها، پاره تو جهت تقریب به ذهن این تقسیم‌بندی، از اصطلاح شیرصفت و روباه صفت استفاده کرد و با تکیه بر مختصات رفتاری نخبگان، آنها را در قالب شیرهای مبارزه جو، گروه گرا، و آماده اعمال خشونت در راه آرمان‌های گروهی و روباه‌های پرهوش، با فراست و اهل خدعه و نیرنگ و سازش، قرار داد.

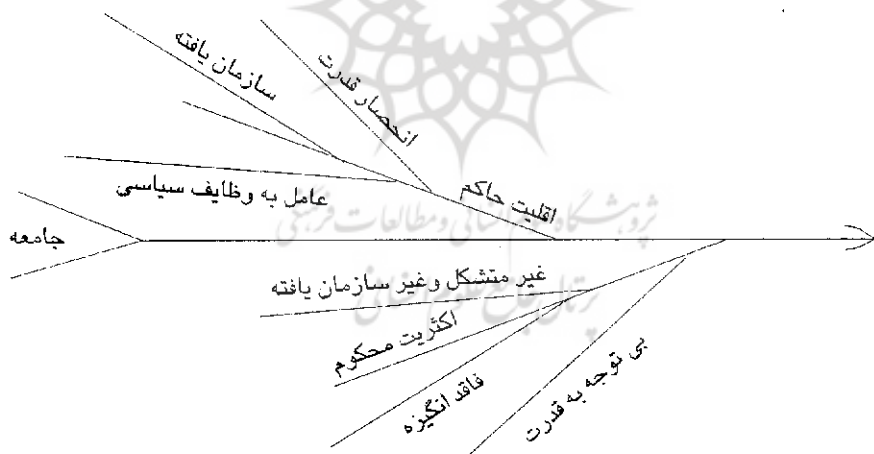
(۳) نمودار استخوان ماهی نخبگان از دیدگاه پاره تو:



گانتناموسکا^{۱۴}، تلاش کرد تا با گامی مستحکم، با استفاده از تعابیری متفاوت بین نخبگان و توده‌ها، تمایزی اصولی ایجاد کند و بر این مبنا دانش سیاسی جدیدی بنا نهد، موسکا، اندیشه اساسی خود را بر این بنیان تشریح نمود که: «از جمله واقعیات و گرایش‌های ثابت در تمامی سازمان‌های سیاسی، یکی آنقدر آشکار است که برای بیمارترین دیده‌ها نیز قابل رؤیت می‌باشد. در تمامی جوامع - از جوامعی که در پگاه تمدن‌اند تا جوامعی که در اوج پیشرفت و قدرت‌اند - دو طبقه از مردم مشاهده می‌شود؛ طبقه‌یی که حکم می‌راند و طبقه‌یی که حکم می‌برد. طبقه نخست که همیشه از تعداد افراد

کمتری تشکیل یافته است. تمام وظایف سیاسی را ایفا می‌کند، قدرت را در انحصار خود دارد، و از ثمراتی که قدرت به همراه می‌آورد، بهره‌مند می‌گردد. در حالی که طبقه دوم که از تعداد بیشتری از افراد مرکب است، توسط طبقه نخست به نحوی که کمابیش قانونی و زمانی کمابیش استبدادی و خشونت بار است؛ اداره و کنترل می‌شود... موسکا حکومت اقلیت بر اکثریت را براساس سازمان یافتگی اقلیت تبیین می‌نماید: «... سلطه یک اقلیت سازمان یافته که از انگیزه واحدی پیروی می‌کند بر اکثریتی غیرمتشکل اجتناب‌ناپذیر است. قدرت یک اقلیت بر هر فرد واحدی از اکثریت که در برابر کل آن اقلیت سازمان یافته، تنها ایستاده است، غیرقابل مقاومت می‌باشد. در عین حال اقلیت صرفاً به این دلیل که اقلیت است و نیز به واسطه این واقعیت که اقلیت معمولاً از افرادی برتر برخوردار و سازمان یافته می‌باشد... اعضای یک اقلیت حاکم قاعداً دارای برخی صفات حقیقی یا ظاهری هستند که در جامعه محل زندگی‌شان بسیار محترم شمرده شده و بسیار مؤثر می‌باشد.» «پیشین، P53».

(۴) نمودار جامعه از دیدگاه موسکا:



در نتیجه موسکا و پاره تو، هر دو به نخبگان، در مفهوم اعمال کنندگان مستقیم قدرت سیاسی، علاقمند بودند. پاره تو، از عنوان «نخبگان حاکم» و موسکا از مفهوم «طبقه سیاسی» استفاده می‌کند. این دو همچنین بر آن بودند که گروه‌های اجتماعی مجزایی را نیز در درون طبقه سیاسی و نخبگان حاکم مشخص سازند.



پاره تو اعتقاد داشت که قشر بالاتر جامعه یعنی نخبگان، به ظاهر شامل گروه‌های معینی است که هیچگاه چندان دقیق مشخص نیستند؛ و گروه‌های اشراف سالار نامیده می‌شوند و در ادامه به اشراف سالاری‌ها و اولیگارشی‌های نظامی، مذهبی و تجاری اشاره نمود. ماری کولابینسکا^{۱۵}، شاگرد پاره تو در مطالعه نخبگان فرانسه، صریحاً به بحث درباره تحرک افراد میان گروه‌های فرعی وابسته به نخبگان حاکم می‌پردازد؛ و تاریخچه چهار نوع از این گروه‌ها، یعنی ثروتمندان، اشراف، اشراف سالاری صلح و روحانیون را تفصیلاً به بررسی می‌نشیند. (Marie kolabinska, 1948, P:7) پاره تو، خود همواره و بیشتر از هر چیز بر تمایز میان نخبگان حاکم و غیرنخبگان تأکید داشت، قرائت پاره تو و تأکید او بر این معنا، در کانون سپهر اندیشه بشری به ویژه در میان توده‌های مردم سایه افکنده است؛ و اگرچه دیگرانی، چون موسکا کوشیده‌اند که با دقت بیشتری ترکیب خود نخبگان را به خصوص در جوامع دموکراتیک نو مورد بررسی قرار دهند، سایه چنین برداشتی هنوز هم بر اندیشه مردم حاکم است که نخبگان تنها دارندگان قدرت حکومتی هستند؛ و یا کسانی که به حکومت نزدیکند.

نگاه موسکا، از جنبه خالصانه‌تری از جامعه‌شناسی سیاسی به موضوع می‌نگرد؛ و بیش از پاره تو بر نقش نیروهای اجتماعی تأکید دارد. به طور مثال او به «سازمان‌های حزبی مختلفی که طبقه سیاسی در درون آنها تقسیم‌بندی می‌شوند، سازمان‌هایی که ناچارند بر سر آراء طبقات پرشمارتر به مبارزه بپردازند؛ اشاره می‌نماید؛ و بعدها خاطر نشان می‌سازد که نمی‌توان انکار کرد که نظام «حکومتی» مبتنی بر نمایندگی راهی را در اختیار بسیاری از نیروهای مختلف اجتماعی قرار می‌دهد تا در نظام سیاسی مشارکت جویند و بنابراین نفوذ دیوانسالاری را معتدل و محدود سازند». پاره تو همواره بر عمومیت تمایز میان نخبگان حاکم و توده‌ها تأکید داشت و تفسیرهایی بسیار منفی از مفاهیم نوین «دموکراسی» و «مسلک انسان دوستی» و «پیشرفت» ارائه می‌داد؛ به گونه‌ای که هنوز هم بسیاری از حتی تحصیل‌کردگان جوامع گوناگون نظریه نخبه‌گرایی را در تقابل با «دموکراسی» و «حکومت مردمی» در شاکله سازو کارهای دموکراتیک قلمداد می‌نمایند. اما، موسکا تلاش داشت تا ویژگی‌های تمایز بخش دموکراسی نو را شناسایی و به شیوه‌ی شایسته مورد تأیید قرار دهد. وی در نخستین آثارش بر این اعتقاد است که «نماینده به وسیله رأی دهندگان انتخاب نمی‌شود؛ بلکه



قاعداً دیگران را به انتخاب خویش برانگیخته یا... دوستانش مردم را به انتخاب او برانگیخته‌اند». ولی در آثار بعدی خود می‌پذیرد که اکثریت می‌تواند از طریق نمایندگی خود کنترل مشخصی بر سیاست حکومت داشته باشد... موسکا نظریه موشکافانه و پیچیدگی را ارائه می‌دهد که در آن خود طبقه سیاسی تحت تأثیر انواع «نیروهای اجتماعی» - که نمایندۀ منافع مختلف و متعدد موجود در جامعه هستند - و نیز تحت تأثیر وحدت اخلاقی کل جامعه که در قواعد حقوق متجلی است، واقع می‌شود؛ و به وسیله آنها در محدودیت قرار می‌گیرد. در نظریه موسکا یک گروه نخبه تنها به وسیله زور و فریب حکم نمی‌راند، بلکه از یک لحاظ «نماینده» منافع و مقاصد گروه‌های مهم و ذی نفوذ جامعه نیز هست.

عنصر دیگری نیز در نظریه موسکا وجود دارد که طرح‌های سر راست اولیه را تغییر می‌دهد، در اعصار جدید نخبگان صرفاً در صدر جامعه قرار نمی‌گیرند، بلکه از طریق یک گروه نخبه فرعی با جامعه پیوند دارند. این گروه نخبه فرعی، گروه بسیار بزرگتری است که کاملاً و از همه جهات، «طبقه متوسط جدید» متشکل از مستخدمان دولتی، مدیران و کارگران یقه سفید، دانشمندان و مهندسين، محققین و روشنفکران را در بر می‌گیرد. این گروه صرفاً تأمین کننده اعضای جدید برای گروه نخبه - یا در مفهوم محدود آن، طبقه حاکمه - نیست. بلکه خود، عنصری اساسی در حکومت جامعه است که بنا بر نظر موسکا «ثبات هر سازمان سیاسی به سطح معنویت، آگاهی و فعالیت این قشر دوم بستگی دارد». پس، غیر معقول نیست که به سان گرامشی^{۱۶} ادعا کنیم که طبقه سیاسی موسکا... یک معما است. انسان دقیقاً در نمی‌یابد که منظور موسکا چیست. زیرا این مفهوم بسیار متغیر و کشدار است. گاهی به ظاهر منظورش طبقه متوسط است، گاهی عموم مردمان ثروتمند، و گاهگاهی کسانی که خود را «تحصیل کردگان» می‌نامند؛ اما در مواقعی دیگر به ظاهر «کارمندان سیاسی» را مدنظر دارد. گرامشی بعدها با اطمینان بیشتری می‌گوید: «طبقه سیاسی موسکا، چیزی نیست، مگر بخش روشنفکر گروه حاکمه، به عقیده گرامشی این اصطلاح موسکا با مفهوم نخبگان پاره تو - که خود تلاش دیگری است برای تفسیر پدیده روشنفکران و کار ویژه آنان - در حیات سیاسی، اجتماعی قرابت دارد. «هالوپ، ۱۳۷۴، برای مطالعه بیشتر»

کوشش دیگر قابل تقدیر در این راستا، از سوی هارولد لاسول^{۱۷} انجام پذیرفت. او به

ویژه به نقطه‌گردی^{۱۸} بحث پاره تو و موسکا یعنی مساله قدرت سیاسی توجه نمود. او در نوشته‌های اولیه‌اش که مورد تقدیر موسکا قرار گرفت و هم در نوشته‌های خود در مرکز مطالعات مؤسسه هور^{۱۹} در باب نخبگان توجه خود را وقف مطالعه نخبگان سیاسی کرد. لاسول نخبگان، سیاسی را چنین تعریف کرد: «نخبگان سیاسی شامل صاحبان، قدرت، شامل رهبری و آن ترکیب بندی اجتماعی می‌باشند که در طی یک دوره مشخص، رهبران نوعاً از درون آنها برمی‌خیزند و در برابر آنها جوابگو هستند.» این دریافت با باورهای پاره تو و موسکا از دو جهت تفاوت دارد، نخست آنکه نخبگان سیاسی در اینجا از سایر گروه‌های نخبه‌یی که ممکن است در عین نفوذ اجتماعی قابل ملاحظه خود کمتر با اعمال قدرت سروکار داشته باشند، متمایز می‌شوند، و نیز اینکه اندیشه «ترکیب بندی‌های اجتماع»، شامل طبقات اجتماعی - که نخبگان نوعاً از درون آنها برمی‌خیزند در طرح اندیشه لاسول وجود دارد، ولی به خصوص در نظریه پاره تو نشانی از آن نیست، در نوشته‌های ریمون آرون هم، همین تحول آشکار است. او اگرچه به طور عمده به نخبگان به معنای اقلیت حکومت‌گر، علاقمند است، اما تلاش دارد که تا ارتباطی میان نخبگان و طبقات اجتماعی برقرار سازد. همچنین آرون بر کثرت نخبگان در جوامع جدید تأکید نموده و به بررسی تأثیر اجتماعی نخبگان فکری که به طور معمول بخشی از نظام سیاسی را تشکیل نمی‌دهند، پرداخته است. تلاش آرون، در تعریف و بررسی نقش روشنفکران در همین راستا قرار می‌گیرد. «با تامور، ۱۳۶۹، ص ۱۲-۱۳»

مسأله دیگر از این دریچه آن است که در ادبیات سیاسی مفهوم «نخبه» یا «نخبه سیاسی» موسکا و پاره تو به عنوان یک مفهوم کلیدی در دانش اجتماعی جدید قرار می‌گیرد؛ و به عنوان یک آیین سیاسی در مخالفت یا به عنوان انتقاد از دموکراسی جدید و به خصوص سوسیالیسم مطرح می‌گردد. در چنین دیدگاهی، آیین‌های متکی بر نخبه‌گرایی، نمایانگر تلاش‌های جدی برای احیای اندیشه‌های باستانی، در مورد سلسله مراتب اجتماعی و ایجاد مانع در راه گسترش تصورات دموکراتیک مطرح می‌شوند.

این برداشت نه چندان درست از «تقابل دموکراسی و نخبگان» نیز محصول برداشت پرابهام از مفهوم نخبگان است؛ و بیش از هر چیز از سردرگمی در کاربرد مفهوم «نخبه» در ادبیات سیاسی است؛ حتی سی‌رایت میلز^{۲۰} در کتاب خود به نام «نخبگان



قدرت»^{۲۱} با کاربرد دانشواژگان «نخبگان قدرت» به جای «نخبگان حاکم» نتوانسته است، این چالش را مرتفع سازد. میلز که به قول با تامور تحت تأثیر کارل مارکس و از سوی دیگر پاره‌تو و موسکاست، توضیح می‌دهد که چرا اصطلاح «نخبگان قدرت» را بر اصطلاح «طبقه حاکم» ترجیح داده است. طبقه حاکم، یک عبارت ناجور است. «طبقه» اصطلاحی اقتصادی است در حالیکه «حکومت» اصطلاحی سیاسی، از اینرو میلز، نتیجه می‌گیرد که: «عبارت «طبقه حاکم» متضمن این نظریه است که یک طبقه اقتصادی از لحاظ سیاسی حکومت می‌کند» این جمله میلز آدمی را به یاد این جمله معروف تروتسکی می‌اندازد که دولت طبقه اجرایی طبقه بالا است. به بیان دیگر، می‌توان نتیجه گرفت بنا به استدلال میلز و آنچه از تحلیل نوشته‌های او برمی‌آید، نخبگان حاکم وابسته به طبقات بالا و محافلی هستند که قدرت، از آن برمی‌خیزد.

میلز می‌افزاید: این نظریه میان‌بر ممکن است در زمان‌های مختلف درست یا نادرست باشد، اما میل نداریم که چنین نظریه ساده‌یی را به طور صریح با استفاده از اصطلاحاتی دقیق‌تر و دارای معنای یک جانبه بیان کنیم که برای تعریف پرسش‌های خود از آنها استفاده می‌نماییم. ما می‌خواهیم نظریه‌ها را به طور صریح با استفاده از اصطلاحاتی دقیق‌تر و دارای معنای یکجانبه بیان کنیم. به خصوص عبارت «طبقه حاکم» به لحاظ مضامین سیاسی متداول خود، «نظم سیاسی» و کارگزاران آنرا از خود مختاری کافی محروم می‌سازد و درباره ارتش هم توضیحی نمی‌دهد... اعتقاد ما آن است که چنین دیدگاه ساده‌ای از «موجوبیت اقتصادی» را باید به طور استادانه با «موجوبیت سیاسی» و «موجوبیت نظامی» تکمیل کرد. میلز می‌افزاید: «همچنین اعتقاد داریم که عناصر برتر هر یک از این سه حوزه امروزه غالباً دارای میزان قابل توجهی از خود مختاری هستند و تنها از راه ائتلافات غالباً پیچیده، تصمیمات مهم را گرفته و به فرجام می‌رسانند.» (Mills, p277, 1956)

با تامور در این مورد اعتقاد دارد که: شیوه میلز در تعریف «نخبگان قدرت» بسیار شبیه تعریف پاره‌تو از تعریف نخبگان حاکم است. او می‌گوید: می‌توانیم نخبگان قدرت را برحسب ابزارهای قدرت و به عنوان کسانی که مناصب فرماندهی را در تصرف خویش دارند، تعریف کنیم، با تامور با تأکید بر این اعتقاد میلز می‌افزاید: اما تحلیلی که پس از این تعریف می‌آید، دارای برخی ویژگی‌های نامطلوب است. اولاً میلز سه گروه

نخبه اصلی را در ایالات متحده تشخیص می‌دهد، - رؤسای شرکت‌ها، رهبران سیاسی و فرماندهان نظامی - و ناچار است که در ادامه تحقیق کند که آیا این سه گروه با هم تشکیل یک گروه نخبه قدرت را می‌دهند یا نه، و اگر بله؛ چه چیزی آنها را به هم پیوند می‌دهد؟

یک پاسخ ممکن به این پرسش آن است که بگوییم این سه گروه به راستی، یک گروه نخبه واحد را تشکیل می‌دهند یا زیرا آنان نمایندگان طبقه برتری هستند که نتیجتاً باید به عنوان یک طبقه حاکم محسوب شوند. اما میلز اگرچه بر این نکته تأکید دارد که اغلب اعضای این سه گروه نخبه در واقع از یک طبقه برتر شناخته شده اجتماع برخاسته‌اند ولی در آغاز می‌گوید که به این مسأله که آیا یک چنین طبقه‌یی است که از مجرای این گروه‌های نخبه حکم می‌راند یا نه؟ پاسخی نمی‌دهد؛ و هنگامی هم که در عبارات مختصر مذکور در فوق به این مسأله باز می‌گردد؛ صرفاً برای رد اندیشه مارکسیستی درباره طبقه حاکم است. به طور خلاصه میلز هیچگاه این مسأله را به گونه جدی مورد بحث قرار نمی‌دهد و این یک نارسایی شگفت‌انگیز در نمونه‌های خاص مورد بررسی میلز و در کل اندیشه اوست. «با تامور، همان، ص ۳۵»

با عنایت به آنچه گفته آمد، اکنون می‌توانیم بر این گفته ریمون آرون که مورد تأیید باتامور نیز قرار گرفت، بیش از گذشته پافشاری نماییم. ریمون آرون گفت: «تغییرات و اصلاحات تازه‌یی که در مفهوم نخبگان ایجاد شده است، وضع یک اصطلاح تمایز بخش‌تر را می‌طلبد».

این در حالی است که در محاورات سیاسی و در گفتمان‌های گوناگون حاضر در محیط سیاست و گفتگوهای مطرح در این اتمسفر به ناگاه و به دفعات، به تقریب قابل توجه، مفهوم نخبگان Elites در محدوده وسیع آن به کار می‌رود و روشنفکران، فن سالاران و سرآمدان و طراحان حزبی را نیز در برمی‌گیرد.

بسیاری از ترجمه‌های موجود از الیت Elite بدون توجه به مفهوم آن، این دانشواژه را با برنامه‌ریزان حزبی Egghead مترادف گرفته‌اند. هرچند بعضی از فرهنگ‌ها نیز Egghead را به روشنفکر، آدم کله‌دار و مغز متفکر معنا نموده‌اند. فرهنگ‌های علوم سیاسی Elites یا نخبگان را که قدرت محور یا بهتر است بگوییم «حکومت محور» هستند، سرآمدان دانسته‌اند و Elitism را «سرآمد باوری» معنا نموده‌اند. «علیزاده،



۱۳۷۷، ص ۱۰۱» و «آقا بخشی، ۱۳۷۶، ص ۱۳۴»

«فرهنگ خاص علوم سیاسی» در مفهوم‌شناسی این واژه آورده است: «باور به این که در هر جامعه یا گروه اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و فرهنگی و جز آن کس یا کسانی، به واسطه توانایی‌های شخصیتی شان برتر از دیگرانند و حق آنها است که از امتیازات پیشوایی و رهبری برخوردار شوند.

مفهوم نخبگان یا سرآمدان ترجمه واژه الیت است که معمولاً به دارندگان مناصب عالی در درون نظام سیاسی اشاره می‌کند. به این معنی الیت همان حکومت‌کنندگان هستند. مثلاً وقتی پاره تو می‌گوید که: «هر ملّتی تحت حکومت یک الیت قرار دارد» تنها به همین معنی است که هر ملّتی حکومت‌کنندگانی دارد.

در معنای دوّم واژه الیت در مورد گروه‌های به کار برده می‌شود که گمان می‌رود به دلیلی برتر از گروه‌های اجتماعی دیگر هستند، هرچند که حکومت را در دست نداشته باشند، مفهوم الیت در این معنا، دارای نوعی بار اخلاقی و ارزشی است. برخی از جامعه‌شناسان سیاسی مانند «ویلفردو پاره تو» مفهوم الیت را به صورتی دو پهلو به کار برده و دو معنای بالا را با هم به نحوی ترکیب کرده‌اند. در این معنای سوّم گفته می‌شود که هر گروه حاکمه‌یی تا زمانی که دارای ویژگی‌های سرآمدان است، در قدرت باقی می‌مانند؛ و یا هر الیتی سرانجام به گروه حاکمه تبدیل می‌شود»

در همین جا نیز شاهد ابهام در معنای نخبه و سرآمد هستیم؛ آیا نخبه همان هیأت حاکمه است؟ سرآمد همان نخبه است؟ می‌توانیم بگوییم نخبگان غیرحاکم به نخبگان حاکم تبدیل می‌شوند؛ اما نمی‌توانیم بگوییم «سرآمدان» به «نخبگان» تبدیل می‌شوند؛ چرا که چیزی به خودش تبدیل نمی‌گردد! آیا باید به دلیل کاربرد ابهام‌انگیز این مفهوم در نزد اندیشمندان پیش گفته، این ابهام را وارد ادبیات سیاسی خود نماییم؟ آیا کاربرد واژه جدید و جعل آن نمی‌تواند سپهر اندیشه ما را بیش از پیش روشنایی بخشد و مرزهای کدر مدلول‌های این دال را مشخص‌تر سازد؟

در فرهنگ خاص علوم سیاسی، می‌خوانیم: «پیشینه مفهوم الیت به اندیشه‌های نیکولو ماکیاولی برمی‌گردد. ماکیاولی در یک مفهوم کلی تمام فرآیندهای اجتماعی را به واقعیت اساسی تفاوت هیأت نخبگان و غیرنخبگان ربط می‌داد؛ و از اینرو همه نظریه‌پردازان عمده الیتسیم مانند پاره تو، موسکا، میشلز و سورل تحت تأثیر



اندیشه‌های او بوده‌اند. ماکیاولی در واقع الیت را به مفهوم گروه حاکمه‌یی تلقی می‌کرد که اراده و مردانگی لازم را برای پاسداری از مبانی قدرت خود آشکار نموده است.» (حسن علیزاده، ۱۳۷۷، ص ۳-۱۰۱)

در واقع مفهوم الیت در کشورهای مختلف و نظام‌ها و سنت‌های گوناگون در معانی متعدّد به کار رفته است. چنانکه گئورگ لوکاچ می‌گفت: موضوع الیت‌ها «به ویژه در مفهوم دوّم آن که بار ارزشی و اخلاقی دارد، بیشتر در کشورهایمانند ایتالیا مورد توجه بوده است که سنت دموکراتیک ضعیفی داشته‌اند. در این کشورها مفهوم «الیت» بودن موجب تحریک احساسات می‌شد و نظام‌های فاشیستی نیز از چنین مفهومی بهره می‌بردند. برعکس در کشورهایمانند فرانسه و انگلستان که دارای تجربه دموکراتیک زودرسی بوده‌اند، مفهوم الیت بیشتر به معنی اوّل یعنی در معنایی فاقد وجود ارزشی و اخلاقی به کار رفته است. مثلاً هارولد لاسول نویسنده انگلیسی گفته است: «صاحبان نفوذ کسانی هستند که از آنچه می‌توان به دست آورد، قسمت عمده را به دست آورده‌اند، آنان که بخش عمده را به دست می‌آورند» (الیت‌اند) و بقیه توده مردم را تشکیل می‌دهند.

در بیشتر تقسیم‌بندی‌ها چهار الیت عمده، تمیز داده شده‌اند: ۱- الیت قدرت سیاسی ۲- الیت اقتصادی ۳- الیت نظامی و ۴- الیت فکری. با این وصف بیشتر نظریه‌پردازان قدرت سیاسی را یکی از ویژگی‌های اساسی الیت تلقی کرده‌اند. به طور مثال گائنتنا موسکا: «طبقه سیاسی» یا «طبقه حاکمه» را به معنای همان الیت قدرت به کار برده است. رالف دارنדרف، با تلقی الیت‌ها به عنوان گروه‌هایی که ایفای کار ویژه‌های خاصی را برعهده دارند هفت نوع الیت را تمییز داده است که عبارتند از: رهبران اقتصادی، رهبران و برجستگان سیاسی، برجستگان علمی، روحانیون، رهبران وسایل ارتباط جمعی، برگزیدگان ارتش و برگزیدگان دستگاه قضایی.» (علیزاده، همان) در بخش پایانی توضیح الیت در «فرهنگ خاص علوم سیاسی - به معرفی یکی از اصلی‌ترین زیست‌بوم‌های سرآمدان، یعنی آموزش و پرورش پرداخته است. در این قسمت می‌خوانیم که: «سرآمد باوری یا سرآمدپروری در آموزش و پرورش عبارت است از گزینش هوشمندترین دانش‌آموزان و پرورش آنها با روش‌های جداگانه و فراهم کردن امکانات استثنایی برای پرورش عالی‌ترین تا بالاترین حدّ.» (پیشین).



حال، پرسش نگارنده آن است که با وجود این همه ابهام و مرزهای کدر هویتی در باب مفهوم الیت، بهتر آن نیست که با بازتابش روشنایی تازه‌یی بر این مفهوم، تا حد امکان این مرزهای کدر را روشن‌تر سازیم؟

باید موضوع «زمینه‌پروری» و «زمانه‌پروری» مفاهیم را جدی بگیریم تا اندیشه‌هایمان سامان‌های کهنه را رها و در سامان‌بندی‌های نو از دانایی شکل پذیرند. نباید مغلوب گفتمان‌های دیگر شد و در قالب آنها درآمد، نباید برای غلبه بر گفتمان‌های دیگر نیز نوآوری کرد، هدف، باید کاربردی‌تر کردن متن «text» با ایجاد سامان‌بندی دانایی معطوف به فهم بافت موضوعی متن «Cotext» در بافت موقعیتی «Content» تعریف شده، باشد.

از اینرو در پی ساخت یک «پروبلماتیک» (Problematic) برمی‌آییم. لویی آلتوسر از بزرگترین متفکران قرن بیستم اروپا محسوب می‌شود. نظریات وی در چارچوب ساخت‌گرایی مارکسیستی قرار می‌گیرد. او یک چارچوب نظری ساخت‌گرایانه عرضه می‌کند و برای توضیح این چارچوب مارکسیسم را به استخدام در می‌آورد. پروبلماتیک مهم‌ترین مفهومی است که در ساخت معرفت حاصل از تلاش آلتوسر می‌توان باز یافت. پروبلماتیک با ریشه‌معنایی آن در معنی «مشکل» ارتباطی ندارد. پروبلماتیک در دستگاه فکری آلتوسر، یعنی «افق دید»، یعنی «افق اندیشه». در هر عصری یک پروبلماتیک ظاهر می‌شود. یعنی از درون یک افق و زاویه به دنیا نگاه می‌کنیم. هر پروبلماتیکی برای خودش مجموعه‌ایی از واژگان و مفاهیم را به همراه دارد. چنین برداشتی از پروبلماتیک تحت تأثیر قرار گرفتن آلتوسر از گاستون باشلار و مکتب ساختارگرایی فرانسه است. ساختارگرایی فرانسوی باشلار قائل به شکست و گسست تاریخ جوامع و تاریخ معرفت است و این گسست را وارد جامعه می‌کند. پروبلماتیک نیز ناظر بر همین معنا است.

قرار گرفتن در درون پروبلماتیک مختلف، موجب نگاه کردن متفاوت به جهان می‌شود. به یک تعبیر شبیه مفهوم گفتمان است، گفتمان هم‌نگاهی است که در یک عصر مسلط می‌شود و در داخل آن نگاه، جهان شکل می‌گیرد. تعریف معروف فوکو از گفتمان آن است که: «گفتمان خشونت‌ی است که واژگان در حق اشیاء قایل می‌شوند. در این منظر، یا هر مفهوم و هر واژه‌یی که ما به کار می‌بریم، جهان را شکل می‌دهیم. به همین



سیاق، با هر پروبولماتیکی جهان را به نحو تازه‌یی می‌سازیم؛ و برپا می‌کنیم و در نهایت واقعیت وابسته به نگاه است. وابسته به مفاهیمی است که ما به کار می‌بریم؛ آنچه در ارتباط با همسنگان فرا اجتماعی *Supra Social Eguiponderent*، بیان می‌شود، چیزی نیست جز یک افق دید، یک پروبولماتیک که با افق‌های دیگر در یک راستا قرار می‌گیرد؛ ولی عین آنها نیست؛ تا در مجموعه دیگری «تعبیر» سازی - به برداشت هایدگری آن - دیگری از سرآمدان، نخبگان و روشنفکران را فراهم آوریم.

در سپهر زندگی آدمی، از آن زمان که بشر به اندیشه و تعمق در چرایی، چیستی و چگونگی وقوع حوادث، پدیدارها و پدیده‌ها پرداخت؛ و در پی تعلیل‌گذاری چرایی و وقوع وقایع «خدایان» بی‌شمار ساخت؛ نوعی «فرا» باوری را مورد تأکید قرار داد. چیزی فراتر از «چیزها» را مورد توجه قرار داد؛ زمانی که ملیتون ظهور پیدا کردند و طالس ملطی بنیانگذار ماتریالیسم ساده یونانی، جهت اثبات توانمندی خود در تجارت، با پیش‌بینی وضع آب و هوا و پیش خرید تمام زیتون ملطیه، استعداد و توانایی خود را به رخ تمامی کسانی که او را ناتوان می‌خواندند، کشانید؛ یکی از «فراهمسنگان ملطی» چهره نشان داد. آن موقع که آتن معروف‌ترین جغرافیای دموکراسی، سقراط حکیم را به مرگ با جام شوکران محکوم نمود و فرزانه‌ترین مرد زمان، به طیب خاطر جام شوکران نوشید، «فرا» انسان در زیستبوم زندگی انسان آتنی صورت برکشید. آنگاه که اسکندر مقدونی، فرزند «فیلیپ» و فرزند زاده «آمون‌تاس» پادشاه مقدونیه؛ پس از مرگ پدر و جلوس برتاج و تخت، «کالیسینس» خواهر زاده استاد فرزانه خود، یعنی «ارسطو» را به مرگ محکوم و به دار آویخت، شکلی دهشتناک و «فرا» حیوان انسان نما را به تاریخ فرا آورد، که خون‌ها بریخت و ارسطو را فراری داد؛ زمانی که دیوژانس فیلسوف کلبی معروف، با همین اسکندر جهان‌گشا برخورد؛ و در پاسخ به این پرسش او - می‌گوید دیوژانس در کنار درختی نشسته و آفتاب لطیف بهاری برتن او سایه افکنده بود و اسکندر بین او و خورشید قرار گرفته بود - که از من چه می‌خواهی تا فرمان دهم برایت آماده سازند؟ پاسخ داد تنها از میان «من» و «خورشید» کنار برو؛ نوعی فراهسمنگ نکته‌گویی حقیقت جو به جهان رخ برکشید.

داستان «فرا» انسان، نه در یونان یا که در ایران، یا که در مصر، یا در بین‌النهرین، به تنهایی مکرر نگشت، بلکه واقعیت زندگی آدمی، همواره نشان از وجود افرادی داشته



است که در عین برابری با دیگر هموعان و هم زیستان خود در سپهر فعالیت‌های بشری از مرتبه‌یی فراتر برخوردارند و در عین «همزیستی»^{۲۲} با دیگر جانداران و «هم زندگی»^{۲۳} با دیگر انسان‌ها، «فرا»^{۲۴} تر از دیگران رخ برکشیده‌اند.

این گروه از آدمیان را فارغ از پایگاه طبقاتی‌اشان در نگرش‌های سوسیال مارکسیستی یا نخبه گرایی و... ارتباطشان با منابع و عوامل قدرت و ارزش‌گذاری عملکردهایشان به دلیل توانمندی‌هایشان نسبت به سطح عمومی جامعه «همسنگان فرا اجتماع» خوانده‌ایم؛ که به اختصار از آن به عنوان «همسنگان» یاد می‌آوریم.

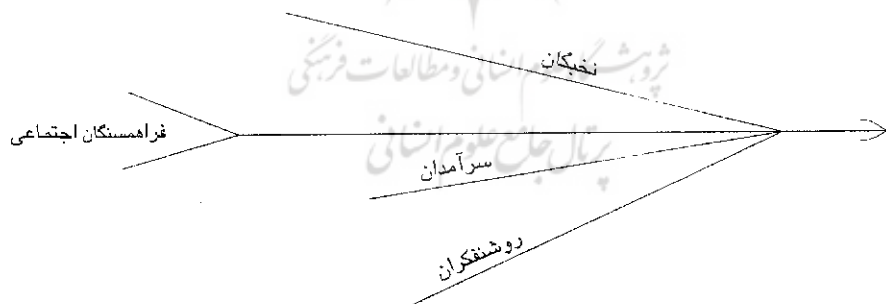
«سنگ» در زبان پارسی ناظر بر «رتبه»، «قیمت»، و «عیار» است؛ انتخاب این واژه نیز ناظر بر شمول این معنا بر مصداق‌های گوناگونی است که در زندگی جمعی از «رتبه»، «قیمت» و «عیار» بالاتری از هوش و فر است، استعداد و توانمندی و... برخوردارند؛ و از همین روی فراتر از سطوح طبیعی جامعه خود قرار می‌گیرند. سطوح کلان قابل تمییز در «همسنگان» عبارتند از:

۱- نخبگان Elites

۲- روشنفکران Intellectuals

۳- سرآمدان broad Mindes

(۵) - نمودار فراهم‌سنگان اجتماعی در تقسیم‌بندی کلان:



پاره تو براساس اتخاذ سیستم نمره دهی در امتحانات، به فعالیت‌های مختلف آدم‌های گوناگون براساس میزان حصول به اهداف آن فعالیت، نمره‌یی اختصاص داده است. به این ترتیب پاره تو، بر نابرابری استعداد افراد در حوزه‌های مختلف زندگی تأکید نمود؛ یکی نخبگان حاکم، متشکل از افرادی که به طور مستقیم یا غیرمستقیم نقش



قابل ملاحظه‌ای در حکومت ایفا می‌کنند و دیگری نخبگان غیرحاکم مرکب از مابقی نخبگان، بدین گونه از دریچهٔ این نگاه، در درون هر جامعه‌یی دو قشر داریم: (۱) قشر پایین‌تر یا غیر نخبگان (۲) قشر بالاتر یا نخبگان.

همانطور که در قبل اشاره رفت، او نخبگان را به حاکم و غیرحاکم تقسیم می‌نماید. در مقام تشبیه و به هدف تقریب تمثیلی به ذهن، از اصطلاح شیرصفت و روپاد صفت نیز در تقسیم نخبگان سود جست؛ و امروز این واژگان در ادبیات سیاسی جهان کاربرد فراوان یافته است. در ادبیات مصططح به تمامی انسان‌های دارای خصایلی از قبیل هوش، شخصیت، مهارت، صلاحیت، و... نخبه یا Elite اطلاق می‌شود؛ و با پذیرفتن پسوندهای اجتماعی، سیاسی، اقتصادی، نظامی و غیره، دسته‌بندی می‌گردد. این پسوندها ناظر بر «قدرت» ناشی از اجتماع، سیاست، اقتصاد، ابزار و ادوات جنگی و همچنین «پایگاه طبقاتی» حاصل از آن است. از همین رو، در مقام اسمی عام بر مصادیق مختلف یا دالی پرمدلول ظهور پیدا می‌کند. این در حالی است که گستردگی شمول آن بر مصادیق گوناگون و مدلول‌های مختلف، باعث بروز اختلال ادراک می‌شود؛ مفهوم نخبه یا Elite در چنین منظری برای تمام کسانی که در زمینه‌های مختلف از توان بیشتری برخوردارند، بدون عنایت به تلاش برای بازتابش روشنی مورد نیاز در روشن‌تر ساختن هویت آنها و مرزهای کدر میان آنها، به یکسان استفاده می‌شود.

با عنایت به اندیشه‌های جامعه شناختانه پاره تو و تالی صالح‌های ناشی از آن در حوزهٔ ادبیات سیاسی، می‌توان مفهوم نخبه را ناظر بر وجود برگزیدگان مردم در حوزه‌های گوناگون، ویژگی‌های حاصل از «ذخایر ثابت» دانست. پاره تو، عناصر اصلی مقوم ساخت زندگی جمعی را در چهار مؤلفه معرفی می‌نماید این عناصر عبارتند بودند از:

- عدم تجانس اجتماعی

- منافع

- ذخایر ثابت

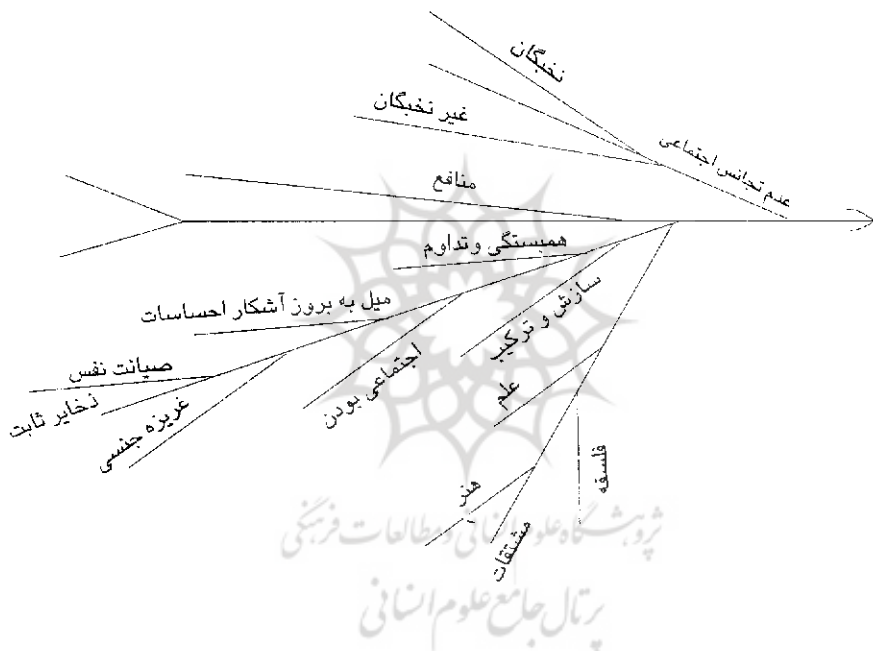
- مشتقات

«ذخایر ثابت» در میان این مؤلفه‌ها از جایگاه ویژه‌یی برخوردار است؛ و در برگیرنده اصلی‌ترین غرایز و بنیادی‌ترین گرایش‌های انسانی است که ثمرهٔ آن در حوزه‌های

مختلف فکری، فرهنگی، فلسفی و... تحت عنوان «مشتقات» نمود پیدا می‌کند. این ذخایر عبارتند از:

- همبستگی و تداوم
- سازش و ترکیب
- میل به بروز آشکار احساسات
- اجتماعی بودن
- صیانت نفس
- غریزه جنسی

(۶) نمودار استخوان ماهی ابعاد ساخت زندگی جمعی از دیدگاه پاره تو:



پاره تو معتقد است نخبگان کسانی هستند که از هوش و توانایی ناشی از این غرایز در حد بالا برخوردارند. کسانی که دارای غریزه همبستگی و تداوم بیشتری هستند «شیر صفتان» و کسانی که با برتری غریزه «سازش و ترکیب» روبرو هستند، «روباه صفتان» را تشکیل می‌دهند. برآیند چنین دیدگاهی در حوزه سیاست تأکید بر دیدگاه مکتب «رنالیسم قدرت» است. در این رویکرد بر مبنای ادبیات سیاسی پاره‌تویی، سیاست صحنة نبرد قدرت میان «شیرصفتان» و «روباه صفتان» است. به قول یکی از پیروان مکتب وی به نام «بندیتوکروچه» غیرنخبگان یا همان توده‌های مردم، تنها



«آتش‌بیار» معركة نبرد قدرت میان نخبگان، شیرصفت و روباه صفت‌اند؛ که به سان هیزم می‌سوزند تا تنوره قدرت ایشان داغ بماند. «حسین بشریه، ۱۳۷۲، ص ۴۳ - ۴۶ برای مطالعه»

از همین جاست که مفهوم نخبه یا الیت معنای اصلی خود را باز می‌یابد. نخبه به کسانی اطلاق می‌شود که در حوزه قدرت سیاسی به سر می‌برند؛ و در نهایت برای کسب قدرت یا حفظ آن با یکدیگر همکاری، رقابت یا ستیزش دارند. این عده با مختصری «قدرت حکومتی» و شناسه «سیاست قدرت» قابل تمییز هستند. مختصات و ویژگی‌های نخبگان را می‌توان در محورهای زیر خلاصه کرد:

۱- طبقه حاکم یا وابسته به طبقات حاکم یا محافظی هستند که اقلیت حاکم از آن برمی‌خیزند.

۲- قدرتمند حکومت مدارند.

۳- دارنده پست‌های کلیدی، رهبران سیاسی - حکومتی، فرماندهان نظامی را تشکیل می‌دهند.

این گروه همسنگان حکومت مدارند. گفتمان خود را به وجهی از «قدرت» متکی ساخته‌اند که از رُستگاه حکومتی برخوردارند؛ و در بسیاری از مواقع «منافع خود» را تحت عنوان «منافع جمعی» برای حفظ، بسط و تعمیق گفتمان، خود در مقام «پادگفتمان» دنبال نموده‌اند.

با این اوصاف، امروزه روز اطلاق نخبه یا Elite از حالت فراگیرنده خود خارج شده است؛ و خلط یافته است؛ و از همین روست که در کنار نخبگان از روشنفکران و همچنین سرآمدان یاد آوردیم؛ و واژه در برگیرنده تمام آنها را «همسنگان فرا اجتماع» نامیدیم. از اینرو می‌گوییم: روشنفکران آن گروه از «همسنگان فرا اجتماع» هستند که:

۱- به مانند نخبگان وابسته به طبقات نیستند؛ اگر چه فاقد طبقه نیستند ولی به مانند آنها از طبقات حاکم دفاع نمی‌کنند.

۲- جذب شده یا «آسمیله شده» به گفتمان خاصی هستند.

۳- از استمرار تاریخی برخوردارند؛ بازتاب دقیق گفتمانی اعصار گذشته در گفتمان‌های دیگر در گفتمان آنها انعکاس دارد.

۴- در قرابت با طبقات مختلف اجتماعی، قرار می‌گیرند



۵- قدرت محورِ دانایی مدارند.

روشنفکران به واسطهٔ قرابت با نخبگان و با توده‌های مردم به «الیت سالن نشین» و «الیت کافه نشین» از سوی مانهایم و «الیت آسمیله» و «الیت ارگانیک» در تقسیم‌بندی آنتینوگرامشی تقسیم می‌شوند؛ الیت‌های کافه‌نشین و ارگانیک از شناوری بیشتری برخوردار و به «سرآمدان ملی» نزدیک‌ترند.

گروه دیگر از همسنگان را سرآمدان broadmindedها تشکیل می‌دهند؛ که:

۱- دانایان، قدرت محورِ مردم مدارند؛ با توده‌های مردم پیوند عمیق فرهنگی و ساختاری دارند.

۲- حکومت مدار یا دانایی مدار نیستند؛ قدرت آنها در خدمت دانایی مردم است؛ و از ارتباط ناشی از پیوند نزدیک با مردم؛ جهت انتقال دانایی به آنها بهره می‌برند.

۳- مترجم گفتمان‌های روشنفکران دانایی مدار و نخبگان حکومت مدار برای توده‌های مردم‌اند؛ لذا، دغدغهٔ شالوده شکنی گفتمان‌های موجود، و پاد گفتمان‌های حاکم را دارا هستند.

۴- به واسطهٔ پایگاه مردمی، از جایگاه واسطه‌یی میان نخبگان و روشنفکران بهره‌مندند و گرایش آنها به هر کدام از آنها تعادل منطقی گرایش جامعه را به نفع آن گروه، تنظیم می‌نماید.

۵- در اتمسفر سیاسی با استاندارد موضع‌گیری در برابر مفهوم «وضع موجود» «نخبگان» از غلظت اخلاقی «شیرصفتانه» در راستای حفظ وضع موجود؛ روشنفکران از غلظت اخلاقی «روباه صفتانه» در راستای تغییر وضع موجود و «سرآمدان» از غلظت اخلاقی «شتر صفتانه» در راستای اصلاح وضع موجود؛ برخوردارند.

۶- سرآمدان، براساس «اخلاق شتر صفتانه» در اصلاح وضع موجود از «صبر» برخوردار و در عین حال در صورت وقوع وضعیت بحرانی از «کینه»یی معروف «کینه شتری» متأثر می‌شوند. از تعادل دو گزینه «ترکیب و سازش» و «همبستگی و تداوم» برخوردارند.

این گروه در برگیرنده «الیت توده‌یی» هستند. فرهنگیان، اساتید، نظامیان و کارمندان تحصیلکرده با کارگران یقه سپید، مدیران بوروکراتیک، در این گروه قرار می‌گیرند و بر مبنای میزان نزدیکی شان به توده‌های مردم «سرآمدان ملی»^{۲۵} و

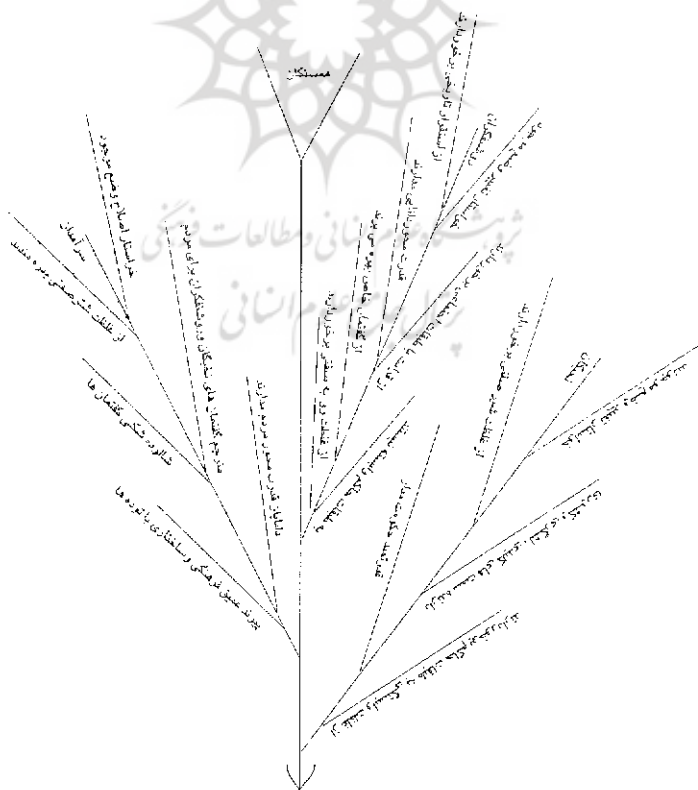
«سرآمدان ایزاری»^{۲۶} را شکل می‌بخشند.

این گروه بسیار سیالند، به واسطه جذب شدگی توسط طبقات حاکم یا گفتمان‌های جذب‌کننده و آنکاداره - شکل یافته - به پرسمان Enquering از گفتمان‌های موجود می‌پردازند، به واسطه نزدیکی به مردم و جایگاه فرااجتماعی شان، مرجع رفتاری بسیاری مؤثری بر آنها هستند؛ و از رسالت «فرهنگ سازی» در میان ایشان برخوردارند. لذا باید به «فرهنگ سازی در پایین و پرسمان از بالا» عمل کنند.

از همین رو باید از «صبرهدف‌مند» برخوردار باشند. از همین رو، بنا به نسبت پاره‌تویی - با اندکی تساهل و تسامح - گروه نخست را «شیرصفت»، گروه دوم را «روباد صفت» و گروه سوم را «شتر صفت» نامیدیم.

این عده از همسنگان، بسیار صبورند. در مقاصع سخت تاریخ، بیش از همگان در بستر بهره‌مندی از دانایی خود در کنار مردم اند؛ و بیش از دیگر «همسنگان» دغدغه خاطر سیاسی - اجتماعی نسبت به توده‌های مردم از خود بروز می‌دهند.

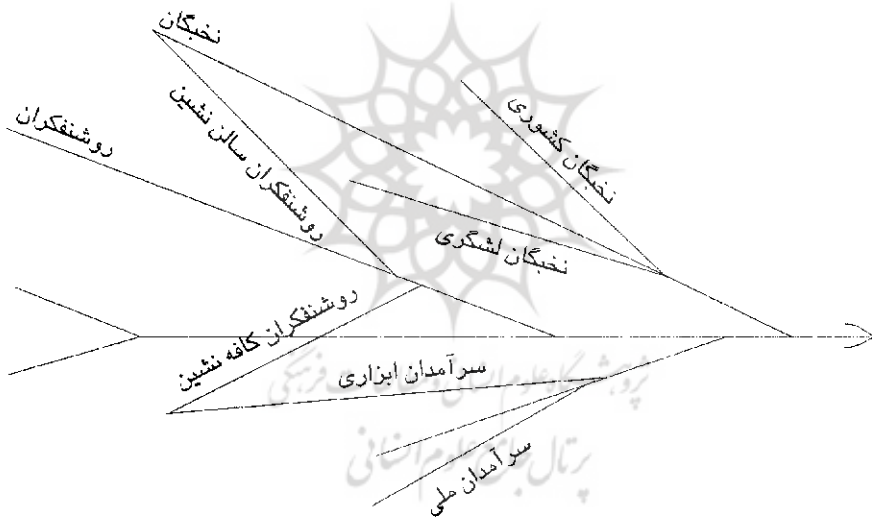
(۷) نمودار ویژگی‌های همسنگان فرا اجتماع:





از همین رو، گرایش سرآمدان به «پرسمان محوری» است، روشنفکران به گفتمان محوری گرایش پیدا می‌کنند و به برداشت انقلابی از ایدئولوژی و تغییر متناسب با فضا و زمانه تاریخی جهت تغییر وضع موجود روی می‌آورند و نخبگان به برداشت محافظه‌کارانه از ایدئولوژی روی آورده خواهان بهره‌مندی از آن در راستای حفظ وضع موجودند. در حالیکه سرآمدان با شالوده شکنی نخبگان و روشنفکران در پی شفاف‌سازی گفتمان‌های آنان در راستای بهره‌مندی توده‌های مردم؛ از گفتمان‌های مردم سالارانه‌اند. نماینده اصلی این گروه، اساتید و فرهنگیان در معنای گسترده آنهایند.

(۸) نمودار تقسیم بندی همسنگان:



اکنون با پاسخ‌گویی به پرسش انضمامی اصلی نخبگان چه کسانی هستند؟ و توجه به جایگاه آنها در هرم اجتماعی و سیاسی، زمان آن رسیده است که با پاسخ به پرسش‌های دیگر بر مبنای آموزه‌های حاصل به کاوش بیشتر بپردازیم:

۲- توسعه سیاسی و امنیت ملی

در این بخش از «پاسخ پرسه نخست» در پی پاسخ‌گویی به پرسش انضمامی توسعه



سیاسی چیست؟ خواهیم بود و به تبع این واریسی به کنکاش در مؤلفه‌ها و شاخصه‌های توسعه سیاسی خواهیم پرداخت و با توجه به جایگاه کلیدی مفهوم نخبگان و اهمیت کاوش در آن با نگرشی جدید جهت ابهام زدایی از این مفهوم تلاش خواهد داشت که در پاسخگویی به این پرسش با اجمال به نگارش بپردازد.

توسعه^{۲۷} یک فرآیند چند بعدی است؟ که معمولاً به تغییر از یک وضع کم مطلوب به وضع مطلوب اشاره می‌کند پیتر بارنل^{۲۸} معتقد است: توسعه یک مفهوم هنجاری است و هیچ تعریف قابل قبول واحدی برای آن وجود ندارد. برخی معتقدند که توسعه باید به زمان، مکان و شرایط مربوط باشد و نمی‌توان آنرا به فرمولی با کاربرد جهانی کاهش داد.

کارآیی اقتصادی فزاینده، توسعه توان تولیدی اقتصادی ملت، و پیشرفت تکنولوژیک، معمولاً شرایط ضروری مورد قبول تبدیل توسعه به یک پدیده دراز مدت پایدار هستند، درست همانگونه که در برابر ضربه‌های ناگهانی اقتصادی غیربومی، پراکندگی، انطباق‌پذیری اقتصادی و صنعتی ضروری است. نویسندگان رشته‌های گوناگون علوم اجتماعی چندین عنصر ترکیبی اضافی برای توسعه در نظر گرفته‌اند. آنها بر تغییرات در ساختار اجتماعی، دیدگاه‌ها و انگیزه‌ها و نیز بر هدف‌های مورد نظر بهبود اقتصادی تمرکز کرده‌اند. آنها افزایش تولید ناخالص ملی و میانگین درآمدهای واقعی به نسبت جمعیت را صرفاً وسیله می‌دانند و نه هدف، در برخی بررسی‌ها، افزایش رفتار اجتماعی کلی از جنبه‌های اقتصادی رفاه فراتر رفته و برای نمونه دستاوردهای معنوی و فرهنگی و شرافت فردی و قدر و اعتبار گروهی را در بر می‌گیرد و توسعه به عنوان فراهم ساختن شرایط ضروری تحقق استعداد بالقوه شخصیت انسانی، که به صورت کاهش فقر، نابرابری و بی‌کاری تجلی پیدا می‌کند، تعریف شده است. به صورت ساده‌تر نیز، توسعه به معنی برآوردن فزاینده نیازهای اساسی نظیر نیاز به غذا در نظر گرفته شده است. اینکه این نیازها تا چه حد گسترده هستند و اینکه آیا برای نمونه، آموزش را نیز در برمی‌گیرند، جای بحث است. توسعه به صورت بهبود شاخصه‌های اجتماعی خاص، مثل تهیه مسکن و به صورت شاخصه‌های کیفیت (فیزیکی) زندگی مثل طول عمر نیز تعبیر شده است. بسیاری از این اندیشه‌های توسعه، بحث‌های قابل توجهی را بر سر ماهیت نظری و تجربی روابط میان رشد اقتصادی،



الگوی رشد، و توزیع منافع حاصل از رشد یا آنچه که گاه انصاف خوانده می‌شود، به دنبال داشته است.

خوداتکایی ملی و خودگردانی از دیگر شرایطی هستند که ملاک توسعه در نظر گرفته شده‌اند. بدین معنا، توسعه عملی است که یک کشور نسبت به خود انجام می‌دهد و در برگیرنده کاهش وابستگی است. پس جنبه زیست محیطی مطرح است که در اندیشه توسعه پایدار تجلی پیدا می‌کند و توسعه بی است که نیازهای امروز را آنهم بدون اینکه توان نسل آینده برای تأمین نیازهای خود را به مخاطره افکنده بر طرف می‌کند. به مشارکت سیاسی، حکومت مسؤول و احترام به حقوق بشر و نیز توجه به نیازهای انسانی، به عنوان ویژگی‌های توسعه سیاسی که خود بخشی از ذات توسعه است، اهمیت ویژه بی داده شده است.

بنابراین، توسعه ارزش بسیاری برای آزادی فزاینده قائل است. وانگهی عمده‌ترین نیازها می‌تواند آزادی برای تعریف نیازهای شما و مشارکت در تصمیماتی باشد که بر زندگی شما تأثیر می‌گذارد.

توسعه اقتصادی را نمی‌توان از دیگر وجوه جنبه‌های توسعه جدا کرد، اما مهم‌ترین ارزش آن، این می‌تواند باشد که دایره انتخاب انسانی را گسترش می‌دهد. بسیاری از ناظران مدرن توسعه در جهان سوم معتقدند توسعه هر چه که باشد، باید ماهیت مشارکتی داشته باشد، یعنی تمرینی از «پایین به بالا» که در آن توده‌های مردم عادی، درک کننده، آغازگر و کنترل کننده فرایند توسعه هستند. «مک لین، همان، ص ۲۳۲ - ۲۳۳»

نکته آخر که «پیتربارنل» به آن اشاره دارد در مفهوم توسعه سیاسی؛ جریان می‌پذیرد. او در بیان معنای توسعه سیاسی نیز به نکات مفیدی اشاره دارد. او می‌نویسد: «توسعه سیاسی به معنای وسیع آن یعنی توسعه نهادها، دیدگاه‌ها، و ارزش‌هایی که نظام قدرت سیاسی یک جامعه را تشکیل می‌دهد.» توسعه سیاسی به شیوه‌های متعددی تعریف شده است که بازتاب گذر جوامع و دلمشغولی‌های تحلیل گران است.

یک طرح تعریف براساس ظهور حاکمیت ملی و تمامیت دولت به عنوان یک بازیگر قادر به کسب احترام و وفادار به تعهدات در نظام بین‌المللی استوار است. تعریف‌های



دیگر توجه خود را به ویژگی‌های داخلی نظام قانونی و ثبات سیاسی معطوف می‌کنند که از طریق شکل‌گیری یک چهار چوب پابرجای حکومت، رویه‌های قابل انکار برای تضمین توالی رهبری و استحکام رخنه سرزمینی و دستیابی اداری به نهادهای حکومت به دست می‌آید.

این زمینه تا حدی از جاذبه ملت سازی و دولت سازی در کشورهای جدید آفریقا و آسیا در دهه ۱۹۶۰ ناشی می‌شود. با این همه توسعه سیاسی به عنوان اعطای اختیارات قهری و توان اعمال فرمان به اطلاعات با مطالعات قبلی مربوط به اقتدار قانونی - عقلایی نیز روابطی دارد. در ارتباط با همین مسأله، تأسیس دیوان سالاری مطرح است که برخی ویژگی‌های داخلی نظیر تقسیم کار و تخصصی شدن کارکردی، سلسله مراتب و زنجیره فرماندهی؛ و استخدام مأموران براساس شایستگی را نشان می‌دهد.

بدین ترتیب، توسعه سیاسی توان دولت برای بسیج و اختصاص منابع و تبدیل دروندادهای - ورودی‌های - سیاست به پروندادهای - نتایج - قابل اجرا را افزایش می‌دهد. چنین توسعه‌یی در خدمت اهداف مربوط به حل مشکلات، انضباط با محیط حکومت و نظام سیاسی و تحقق اهداف ملی است. مفهوم شیوه خوب حکومت نیز که در گفتگوهای شمال و جنوب باب شده است، بر مدیریت امور عمومی کارا، مؤثر و غیرفاسد تمرکز می‌کند.

مارکسیست‌ها ممکن است توسعه سیاسی در جوامع توسعه یافته صنعتی را بر حسب رشد آگاهی طبقاتی و سازمان سیاسی پرولتاریا در رهبری و نهایتاً سرنوشت سرمایه داری و نزدیک شدن به کمونیسم تعریف کنند. دیدگاه گسترده‌تر - هر چند قوم محور - دیگر پیرامون توسعه سیاسی در غرب، پیشرفت به دموکراسی لیبرال است. این دیدگاه، در برگیرنده حکومت مسؤول «پاسخگر» و فراهم آمدن فرصت‌ها برای مشارکت مردمی - که برخی آنرا جنبه‌یی از نوگرایی نیز می‌دانند تا توسعه - از طریق اعمال آزادی تشکیل انجمن‌ها و آزادی بیان است.

درباره پیوندهای میان پیشرفت اقتصادی و توسعه سیاسی بحث‌های گسترده‌یی صورت گرفته است. درگذشته نظر بر آن بود که پیشرفت اقتصادی از طریق متغیرهای دخیلی چون گسترش سوادآموزی و ارتباطات مدرن و ظهور گروه‌های ذی نفوذ چندگانه باعث ایجاد یا تسهیل توسعه سیاسی می‌شود.



تمرکز منابع سیاسی مبتنی بر اقتدار سنتی، شخصیت، و قدرت نظامی با انباشت بسیار پراکنده‌تر قدرت مالی و نیروی اقتصادی در جامعه موزون می‌شود. ظهور شکاف‌های چندگانه، که تا حدی از تخصصی شدن و متفاوت شدن اقتصادی بیشتر ناشی می‌شود؛ کشمکش اجتماعی را تعدیل می‌کند.

به دنبال سقوط کشورهای تک حزبی و سوسیالیسم در اروپای مرکزی و شرقی، معرفی حکومت خوب به عنوان شرط تحقق توسعه اقتصادی پایدار در کشورهای درحال توسعه مطرح شده است. حکومت خوب، عموماً حکومتی پاسخگو است که از حکومت قانون استقبال می‌کند و به حقوق بشر احترام می‌گذارد. حکومت خوب ممکن است شرط لازم و مسلماً شرط کافی برای پیشرفت اقتصادی نباشد. با وجود این ادعا می‌شود که حکومت خوب احتمالاً کمتر از سایر شکل‌های حکومت مازاد اقتصادی کشور را به اهدافی که خلاف خیر عمومی باشد، اختصاص می‌دهد. علاوه بر این، حکومت خوب آزادی مردم، از جمله نقش آنها به عنوان بازیگران و سرمایه گذاران اقتصادی را تضمین خواهد کرد. آزادی فضای ابداع را فراهم می‌کند و انگیزه فردی برای ایجاد ثروت را از بین نمی‌برد.

مشکل پایدار توسعه سیاسی برای برخی کشورهای ناهمگون، به ویژه در جهان سوم، همچنان به چگونگی ترکیب ثبات سیاسی با کثرت گرایی سیاسی که از شرایط حکومت خوب است، مربوط می‌شود. برای برخی کشورهای دیگر بیشتر مشکل گذار مضرح است؛ یعنی چگونگی مراقبت از دموکراسی در محیط ساختار بندی مجدد عمیق اقتصادی - این ساختار بندی مجدد می‌تواند باعث نارضایتی مردم شده و افراط گرایی سیاسی را به بار آورد. به عبارت دیگر، توسعه سیاسی تنها مسأله تغییر و تحول نهادی نیست. بلکه به دیدگاه‌ها و فرهنگ سیاسی نیز مربوط می‌شود.

در هیچ یک از تعاریف، توسعه سیاسی نباید به عنوان یکی فرآیند غیر قابل برگشت در نظر گرفته شود؛ همه کشورها آنرا تجربه نمی‌کنند، و برخی دوره‌های سقوط و انحطاط سیاسی را متحمل می‌شوند، و تعداد کمی نیز، نظیر اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی سابق، دچار فروپاشی نهایی می‌شوند. «مک لین، همان صص ۶۲۲ و ۶۲۳»

گولت معتقد است: توسعه شمشیر دوسری است که همزمان با تولید منافع،

ضرورت‌های نیز به همراه دارد و موجب تعارض ارزش‌ها می‌شود. از جمله مزایای توسعه از دید گولت می‌توان به بهبود شرایط مادی و رفاه افراد اشاره کرد. او همچنین به سودمندی‌های تکنولوژیکی اشاره دارد که باعث کاهش دشواری کارهای فیزیکی، تخصص‌گرایی نهادین، افزایش آزادی انتخاب، درجه بالای تحمل و تعامل جهانی بیشتر می‌شوند، این منافع، بسته به آنکه شما که هستید و کجا زندگی می‌کنید، تفاوت دارد. همچنین، ممکن است فرد براساس معنایی که برای توسعه برمی‌گزیند، همه این مزایا را منکر شود. «Goult, 1992, p470»

گروهی از اندیشمندان در سمیناری در سال ۱۹۸۶ که در سریلانکا برگزار شد؛ نکات اساسی‌ای را درباره توسعه مطرح کردند. این نکات عبارتند از:

- عامل اقتصادی که با تولید ثروت و بهبود شرایط مادی زندگی و توزیع برابر ثروت و دارایی سروکار دارد.

- عامل اجتماعی که براساس بهبود و پیشرفت شاخص‌های مربوط به امور بهداشتی، آموزش و پرورش، مسکن و اشتغال اندازدگیری می‌شود.

- بعد سیاسی شامل ارزش‌هایی مانند حقوق بشر، آزادی سیاسی، حق رأی و شکلی از دموکراسی.

- بعد فرهنگی در جهت درک این واقعیت که فرهنگ‌ها الفاکر هویت و خود - ارزشی به مردمند.

- جهان بینی کلان زندگی، که به نظام معانی، نمادها؛ و اعتقادات مرتبط با معنای غایی زندگی و تاریخ اشاره دارد.

- تعهد به توسعه پایدار با ملاحظه شرایط بوم‌شناسی، به گونه‌یی که نسل حاضر؛ موقعیت نسل‌های آینده را به خطر نیندازد. «World derelopment, Vo.20(3)pp.467-75»

مطالعه مقایسه‌ای کشورهای موفق با کشورهای نیمه موفق و ناموفق، چند عنصر زیر را به عنوان شرایط لازم برای پیشرفت در کشورهای در حال توسعه مطرح می‌کند:

- ۱- نظام اقتصادی غیر رانتیه؛
- ۲- ناسیونالیسم قوی نخبگان ابزاری یا دلبستگی قابل توجه به توسعه یافتگی. (رهبران نوساز)؛



۳- فهم مشترک نخبگان ابزاری «سیاسی» و فکری از شرایط داخلی و جهانی؛

۴- اتصالات تکنولوژیک و علمی و مدیریتی با غرب؛

۵- سیاست خارجی هموار کننده سرمایه گذاری خارجی؛

۶- فرهنگ اقتصادی، سیاسی و اجتماعی علاقمند به توسعه یافتگی رایج بین المللی؛

۷- محیط امنیتی - داخلی و خارجی - قابل اتکا و با ثبات.

محمود سریع القلم معتقد است: عموم این شرایط در کشورهای موفق جهان سوم برتر وجود داشته است. اصل سوم، یعنی فهم مشترک نخبگان ابزاری و فکری از شرایط داخلی و جهانی، تعیین کننده ترین عامل در هدایت و شکل گیری و تصمیم گیری نسبت به اصول دیگر است. «محمود سریع القلم، ۱۳۸۰، ص ۱۲»

او می نویسد: اگر یک کشور در حال توسعه یا جهان سومی بخواهد و تصمیم بگیرد که متحول شود و پیشرفت کند، درچارچوب واقعیت ها و نظریه های موجود جهانی، دو رهیافت قابل تصور و اجراست:

الف) رهیافت جامعه محور ب) رهیافت نخبگان محور.

در رهیافت اول، جامعه با تشکلی که به لحاظ سیاسی دارد و آگاهی که آحاد مردم در گزینش ها دارند، فضای بحث های عمومی و آزاد را فراهم کرده و از طریق سیستم حزبی، رقابتی و انتخابات آزاد، دولتی را به کار می گمارند؛ و با نظام قانونی، پاسخگویی به مردم و نقد معقول رسانه ها، به صورت تدریجی انتظارات خود را تحقق می بخشند. این رهیافت در شرایطی موفق خواهد بود که در یک کشور نظام حزبی وجود داشته باشد، اکثریت مردم به لحاظ منابع مالی به دولت وابسته نبوده و رسانه ها مستقل از دولت باشند. به عبارت دیگر مجموعه تشکل های حزبی، رسانه ها و سیستم قانونی، قوی تر از مجموعه حاکمیت سیاسی و نظام اقتدار یک کشور باشد. هند تنها کشوری است که در دوران پس از جنگ جهانی دوم به عنوان یک کشور جهان سومی، جامعه محور بوده و همزمان با استقلال، یک نظام سیاسی مردم سالاری و دموکراتیک ایجاد کرده است. در میان کشورهای جهان سوم، نمونه دومی از نظام جامعه محور سراغ نداریم. رهیافت دوم، نه به عنوان رهیافت مطلوب یا معقول، بلکه به عنوان تنها رهیافت جامع، کارآمد و عملی در کشورهای جهان سوم و کشورهای در حال توسعه مطرح می شود. با توجه به اینکه جامعه در جهان سوم ضعیف است و تشکل حزبی شکل



نگرفته است و فرهنگ فردی مثبت (به معنای استقلال رأی و خلاقیت) در ابتدای خود قرار دارد؛ و از آنجا که سیر تحولات جهانی اجازه توقف و سکون به کشورها را نمی‌دهد؛ ناگزیر نخبگان سیاسی (یا ابزاری) یک کشور با همراهی نخبگان فکری می‌باید «مسئولیت موقت» توسعه یافتگی را برعهده گیرند. رهیافت دوم، در شرایطی مطرح می‌شود که جامعه، در حال قوام گرفتن و رشد فرهنگی و تشکل باشد. مالزی، سنگاپور، کره جنوبی، چین، برزیل و آرژانتین از نمونه‌های بارز و موفق رهیافت «نخبگان محور» می‌باشند. این نکته را نباید فراموش کرد که توسعه یافتگی غرب، ترتیبی و بدون برنامه‌ریزی قبلی بود، در حالی که توسعه کشورهای جهان سوم، منحصرأ با برنامه‌ریزی قابل حصول است. رهیافت نخبه‌گرایانه - برخلاف تصور عوامانه و غیر متخصصانه - به معنای نخبه سالاری نیست، بلکه به معنای ورود بهترین‌ها، با سوادترین‌ها و سیرترین‌ها به حوزه سیاست و تصمیم‌گیری برای اداره یک کشور است. نخبه‌گرایی در منظر نویسنده کتاب «عقلانیت و آینده توسعه یافتگی ایران»، عین شایسته سالاری است و توانمندترین افراد را با عنایت به حاکمیت روش و منطق علمی به کار می‌گیرد و با چارچوب حل المسایلی (و نه فلسفی) به حل و فصل مسایل یک جامعه می‌پردازد.

سریع القلم معتقد است: «نخبه‌گرایی به معنای شایسته سالاری، همان ستانده و نتیجه‌ای است که یک نظام مردم سالار نهایتاً بدان دست می‌یابد. نظام مدیریت کار آمد در ژاپن، آلمان، انگلستان، کانادا و آمریکا مبتنی بر نخبه‌گرایی یا از طریق عقلانیت مبتنی بر مسئولیت و ناسیونالیسم، (مانند مالزی) به دست می‌آید و یا با عقلانیت مبتنی بر گردش قدرت و نظام حزبی و انتخابات آزاد - مانند انگلستان -

وی معتقد است: رهیافت دوم برای کشورهای در حال توسعه به عنوان استراتژی توسعه، شایسته‌تر است چراکه در این رهیافت، به تناسب افزایش سطح آگاهی‌های مردم، شکل‌گیری طبقات اجتماعی و اقتصادی و افزایش ثروت فردی، طبقاتی و ملی، جامعه قوی‌تر شده و به گونه‌ای ناگزیر توسعه سیاسی و گردش قدرت و قدرتمند شدن جامعه در مقابل دولت و حاکمیت به تدریج ایجاد می‌گردد. «سریع القلم، همان، صص ۱۰-۱۱»

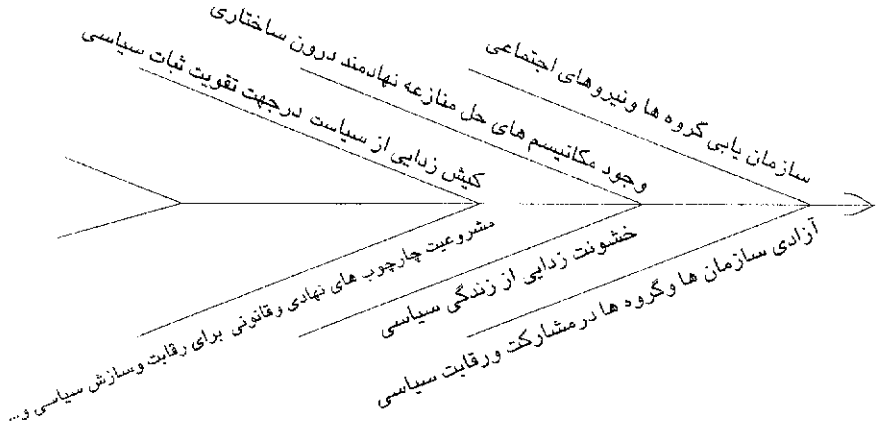
بدین ترتیب نقش نخبگان در توسعه سیاسی از منظر بسیاری از صاحب نظران، نقشی کلیدی است. اما پرسش اصلی آن است که اگر همکاری و همراهی نخبگان فکری و



ابزاری «سیاسی» در پذیرش «مسئولیت موقت» توسعه یافتگی از ضرورت‌های ناشی از بافت موقعیتی ناشی از سیر تحولات جهانی است؛ ادامه این همکاری و هماهنگی و ضمانت سلامت آن پس از تشکیل «دولت در حال توسعه» و یا «دولت مدرن» درگرو چیست؟ این پرسش است که باید در جای خود و در پاسخ به پرسش‌های فرعی به آن بپردازیم.

فراموش نکنیم، به قول حسین بشیریه؛ «هدف و فرجام توسعه سیاسی، گسترش مشارکت و رقابت گروه‌های اجتماعی در زندگی سیاسی است». بنابراین دو مؤلفه اساسی توسعه سیاسی (۱) مشارکت مردمی (۲) رقابت گروه‌های اجتماعی است. اما مشارکت و رقابت گروه‌های اجتماعی در زندگی سیاسی به عنوان هدف توسعه سیاسی، خود مستلزم تحقق لوازم بلافصلی است که در حقیقت اجزای تعریف توسعه سیاسی را تشکیل می‌دهند. از جمله مهم‌ترین لوازم بلافصل توسعه سیاسی بایدان ویژگی‌های زیر نام برد.

- ۱- سازمان یابی گروه‌ها و نیروهای اجتماعی؛
 - ۲- آزادی آنها در مشارکت و رقابت سیاسی؛
 - ۳- وجود مکانیسم‌های حل منازعه نهادمند در درون ساختار سیاسی؛
 - ۴- خشونت زدایی از زندگی سیاسی؛
 - ۵- کیش زدایی از سیاست در جهت تقویت ثبات سیاسی؛
 - ۶- مشروعیت چارچوب‌های نهادی و قانونی برای رقابت و سازش سیاسی و جز آن. «حسین بشیریه، ۱۳۸۰، صص ۱۲-۱۳»
- (۹) نمودار لوازم بلافصل توسعه سیاسی:





از اینرو می‌توان گفت: توسعه سیاسی آن وجه از توسعه است که در آن سلامت مشارکت مردم و رقابت گروه‌های اجتماعی؛ تضمین شده، و موجبات حضور مردم را در اداره و نظارت بر انجام امور فراهم می‌سازد. به همین جهت این نکته «پیتر بارنل» در باب توسعه را مهم شماردیم که توسعه هر چه که باشد باید ماهیت مشارکتی داشته باشد، یعنی تمرینی از «پایین به بالا» که در آن توده‌های مردم عادی، درک‌کننده، آغازگر و کنترل‌کننده فرآیند توسعه هستند. در همین جاست که نقش سرآمدان با شعار «فرهنگ سازی از پایین و پرسمان از بالا» جایگاهی بس کلیدی و رسالتی تاریخی می‌یابد.

۳- امنیت ملی^{۲۹}، معنا، مفهوم و شاخصه‌های آن:

با طرح مفهوم امنیت، معنای «مصونیت» و «صیانت» به عنوان واژگان پهلوی پدیدۀ «امنیت» مطرح بوده‌اند. از اینرو امنیت در معنا «محفوظ بودن» را تداعی می‌کند. اما در مقام تعریف، معانی متفاوتی از امنیت را آورده‌اند.

در یک گزاره ساده تعریفی امنیت عبارت است از: مصونیت از تعرض و تصرف اجباری و بدون رضایت، دورماندن از مخاطرات و تعديات به حقوق و آزادی‌های مشروع. «علی آقا بخشی // ۱۳۷۶ ص ۳۷۴».

بدین شکل مفهوم امنیت در پهلوی پدیدگی دانشواژه مصونیت، محتوا می‌پذیرد در حالی که به هیچ وجه مستقل نیست؛ و به دلیل هویت وابسته‌اش؛ فهم آن در گرو ادراک مفاهیم «تهدید» و «دشمن» است. همین وابستگی به مفاهیم دوگانه «تهدید» و «دشمن» غلظت برون‌گرایی مصداق‌یابی مفهوم امنیت را گسترش و تعمیق می‌بخشد؛ به گونه‌ای که تحرکات امنیتی بیشتر برون‌گرا هستند تا درون‌گرا، به بیان دیگر کمتر به خود می‌نگرند و بیشتر هم خود را در ارتباط با دیگر یا other خود مصروف می‌دارند من این غفلت را با عنوان «نقطه کور امنیت» مشخص می‌سازم، همین «نقطه کور امنیت» در سطح ادبیات سیاسی - امنیتی دو گفتمان را از یکدیگر مجزا می‌سازد:^{*}

* تقسیم‌بندی این گفتمان‌ها توسط جناب دکتر اصغر افتخاری در مقدمه ترجمه ایشان بر کتاب «امنیت جهانی: رویکردها و نظریه‌ها» تحت عنوان «فرهنگ امنیت جهانی» به خوبی و به طور



۱- گفتمان امنیت منفی^{۲۰}

۲- گفتمان امنیت مثبت^{۲۱}

در گفتمان امنیت منفی، امنیت جنبه سلبی دارد و با نبود عامل دیگری که از آن به «تهدید» یاد می‌شود، تعریف می‌گردد. این گفتمان خود تحت تأثیر دو موج مطالعات سنتی^{۲۲} و فراسنتی^{۲۳} قرار می‌گیرد. در موج نخست؛ تأکید تحلیل گران بر روی بعد نظامی در مقام تحلیل وضعیت امنیتی می‌باشد. تلاش در بالا بردن توان نظامی برای مقابله و سرکوب دشمنان، راهبردی است که در آثار موج اول از مطالعات امنیتی می‌توان به وفور از آن سراغ گرفت. از این دیدگاه، «جنگ ادامه سیاست البته با ابزار و وسایلی دیگر» به شمار می‌رود و به زمامداران توصیه می‌شود تا برای افزایش ضریب امنیتی قلمروشان، در تجهیز و تقویت ساز و برگ و توان جنگی شان کوشا باشند. این موج خود در برگیرنده دو گروه سنت گرایان ارتدوکس^{۲۴} و سنت گرایان میانه رو^{۲۵} است؛ که هر دو بر تقویت بنیان نظامی تأکید دارند. گروه نخست را طرفداران کلاسیک قدرت نظامی، تشکیل می‌دهند و گروه دوم را کسانی که بر واقعی بودن وضعیت جنگ و اهمیت این پدیده در حیات بشر براساس مؤیدات روان شناختی؛ تأکید می‌نمایند.

گفتمان امنیت مثبت در پی نقد جدی مبانی و اصول گفتمان امنیت منفی - در هر دو موج سنتی و فراسنتی - پا به عرصه وجود می‌گذارد. اگر چه این گروه تلاش کردند مفهوم امنیت را حتی از دانشواژه کلیدی قدرت جدا سازند و به «مثابه یک مفهوم مستقل» به آن بنگرند؛ اما تنها توانستند با پرهیز از «سلبی نگری» صرف به بعد «ایجابی» امنیت توجه نمایند و بدین ترتیب تصویر جامع‌تری از امنیت عرضه دارند. در گفتمان تازه، امنیت تنها به نبود «تهدید» تعریف نمی‌شود؛ بلکه افزون بر «نبود تهدید»، وجود شرایط مطلوب برای تحقق اهداف و خواست‌های ملی نیز مدنظر می‌باشد. این طیف از نویسندگان برای امنیت ماهیتی «تأسیسی» قایل هستند و بر این باورند که امنیت تنها در وضعیتی وجود دارد که آن جامعه به سطح قابل قبولی از اطمینان برای تحصیل و پاسداری از منافع ملی اش دست یافته باشد. «علی اصغر کاظمی، ۱۳۷۰، ص ۱۱۵-۶»

در این دیدگاه امنیت ملی^{۲۶} توانایی و شرایط عینی را شامل می‌شود که در آن بستر

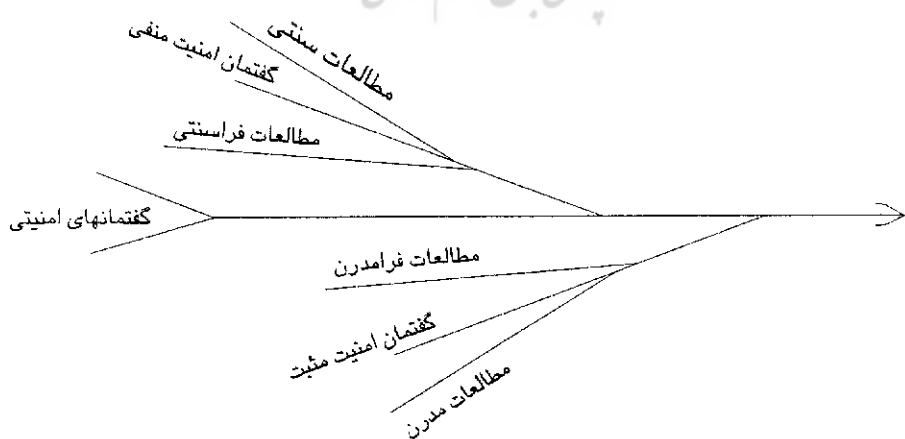
می‌توان به منابع ملی» دست یافت. بر این اساس گروهی از نویسندگان معتقدند که مطابق این تفسیر، مفهوم امنیت حتی نسبت به منابع ملی نیز از «اولویت» برخوردار می‌باشد، چرا که تحقق یا عدم تحقق منافع ملی در گرو بود یا نبود «امنیت» است. «مک کین لای. ۱۳۸۰، ص ۲۵»

با قبول این معنا و اصلاح آن با این دیدگاه که «امنیت ملی»^{۳۷} در مقام ارزشیابی با مفهوم «منافع ملی» از «اولیت» برخوردار است نه از «اولویت»؛ و از همین روست که تحقق یا عدم تحقق منافع ملی را در گرو خود می‌گیرد، می‌توانیم بگوییم:

مصونیت جامعه ملی، ناشی از ساماندهی و مدیریت مجموعه عوامل نرم‌افزاری و سخت‌افزاری گسترش دهنده و تعمیق بخش توان ملی برای دستیابی به اهداف ملی تعریف شده در فضا و زمانه تاریخی معین در حوزه دولت - کشور، در برابر آسیب‌های درونی و تهدیدهای بیرونی، امنیت ملی را تعریف‌پذیر می‌سازد.

بدین ترتیب، جامعه‌ای که در عین نبود تهدید خارجی یا داخلی، توان لازم برای دستیابی به منافع ملی‌اش را نداشته باشد، در وضعیت امنیت نبوده و «ناامن» ارزیابی می‌گردد. در گفتمان امنیت مثبت با وجود امواج مطالعاتی چون «مطالعات مدرن»^{۳۸} و «مطالعات فرامدرن»^{۳۹} در عرصه جهانی شدن مفهوم امنیت از دانشواژه «تهدید» گریزی ندارد؛ لذا باید در این فضای قابل قبول تهدید را نیز «مجموعه عوامل نرم‌افزاری و سخت‌افزاری» که موجب ایجاد خسارت؛ تخریب؛ آسیب و فرسایش توان ملی برای حصول به اهداف ملی تعریف شده» می‌باشند، دانست.

(۱۰) نمودار استخوان ماهی گفتمان‌های امنیتی:





اکنون با پاسخ گویی به پرسش‌های انضمامی اصلی و فرعی با عمق ادراک و گسترده آگاهی فزونتری می‌توانیم به پرسش‌های فرعی پاسخ گوئیم.

پاسخ پرسه دوم: نخبگان، توسعه سیاسی و امنیت ملی در ساحت ارتباط.

۱- نخبگان و توسعه سیاسی:

اکنون به خوبی در می‌یابیم که نخبگان چه تأثیری بر توسعه سیاسی دارند. این تأثیر به اندازه‌ای است که در رویکرد نخبه‌گرا توسعه و توسعه سیاسی در گرو وحدت نخبگان ابزاری و فکری دانسته شده است؛ اما در پاسخ به پرسش پیش گفته در سطور گذشته باید اذعان کنیم که رسالت اصلی در حفظ سلامت فرآیند همکاری و هماهنگی میان نخبگان ابزاری «نخبگان» و نخبگان فکری «روشنفکران» به عهده سرآمدان است. تا با شالوده شکنی گفتمان‌های آنها در دستگاه‌سازی و بازسازی «پرسمان» از یک سو به سلامت رویکرد نخبه‌گرا در توسعه سیاسی بپردازند؛ و از سوی دیگر با قرابت با توده‌های مردم و رهیافت «فرهنگ سازی در پایین» زمینه ساز و زمینه پرور آگاهی مردم در گزینش‌ها و انتخاب‌ها باشند. فضای بحث‌های عمومی و آزاد را فراهم کرده و با «نقد منصفانه و دفاع عالمانه» و از طریق سیستم حزبی معرفت سازانه، فضاسازی مناسب جهت ایجاد محیط مشارکتی و رقابتی را فراهم سازند؛ دولتی مدرن را ایجاد کنند و با حاکم نمودن نظام قانونی در پرتو آگاهی ملی و فرهنگ سازی مدنی، زمینه ساز مشارکت معقولانه و رقابت منصفانه در عرصه حیات سیاسی باشند.

با این اوصاف، نقش نخبگان در حمایت از سرآمدان و در راستای ایجاد فضای مناسب در این زمینه است. اگر رهبران این کشورها، همانگونه که در «پرسه گشایی» پرسه حاضر آمد خواهان آنند که شهروندان خود را به تلاش برای توسعه ترغیب نمایند؛ باید در مقام عمل رهبران ضمن برنامه‌ریزی صحیح در جهت همگرایی با روشنفکران و نخبگان فکری جامعه، به اجرای خط مشی‌ها و رویه‌هایی بپردازند که زمینه پرور حرکت سرآمدان برای انجام رسالت تاریخی‌شان باشد.

اما در باب امنیت ملی و ارتباط منطقی آن با نخبگان؛ باید به چند نکته مهم توجه

داشت. اگر بپذیریم که امنیت ملی در مقام ارزشیابی با منافع ملی و اهداف ملی، از اولویت برخوردار است؛ دستیابی به «توسعه سیاسی» در مقام «هدف ملی» در گرو ایجاد «فضای مناسب امنیتی» است؛ که در آن «ارتباط منطقی همسنگان» ایجاد و با اتکاء به وحدت ملی ناشی از ارتباط تعریف شده آنها، توان ملی افزایش و با ایجاد «فضای مثبت امنیتی»؛ با تکیه بر نگرش امنیت مثبت، از «اتلاف انرژی ملی»، جلوگیری و ابعاد توسعه ملی را گستره و تعمیق بخشند.

گسترش چنین فضایی به تبع ایجاد «فضای مثبت امنیتی» در چارچوب رهیافت ناشی از گفتمان امنیت مثبت؛ زمینه ساز و زمینه پرور «توسعه سیاسی» و توسعه سیاسی بستر ساز افزایش توان ملی برای دستیابی به اهداف ملی در زمانه معین تاریخی است که خود؛ «غشای امنیت ملی» را در چارچوب گفتمان امنیت مثبت، افزایش می‌بخشد.

پاسخ پرسه سوم: نخبگان، توسعه سیاسی و امنیت ملی در کنش متقابل و تغییرات متقارن

اکنون به سهولت می‌توان به پرسش اصلی پرسه حاضر پاسخ گفت و اذعان داشت که ارتباط منطقی متأثر از «کنش متقابل» و «تغییرات متقارن» میان مفاهیم نخبگان، توسعه سیاسی و امنیت ملی وجود دارد. ارتباط دوگانه هر یک از این مفاهیم با یکدیگر از مکانیسم کنش متقابل، متأثر، و ارتباط آنها در وجه سه گانه از مکانیسم تغییرات متقارن، تبعیت می‌کند، لذا، با قبول ارتباط معنادار میان آنها از یک سو و از سوی دیگر با پذیرش نقش نخبگان به عنوان ارتباط دهنده یا syntax میان «توسعه سیاسی» و امنیت ملی؛ باید در مسیر برنامه‌ریزی نخبگان برای دستیابی به انرژی ملی ناشی از وحدت با روشنفکران و سرآمدان به ارائه آیین‌ها و خط‌مشی‌های دقیق اقدام نمود.

پی‌نوشت‌ها:

1. Legitimacy
2. S.M.Lipset
3. Political Man



4. Wyn Grant
5. Governance, administration, and development making the state work
6. R. Aron
7. T. B. Battamre
8. ontology
9. Cryptogram
10. Capula
11. Supra Social eguipoderant
12. G. Mosca
13. Villfredo Pareto
14. Gaetano Mosca
15. Marie kolabinska
16. Antonio Gramsci
17. H. D. Lasswell
18. Nodal point
19. Hoover Institute
20. C. Wright Mills
21. The power Elite
22. Co - Liver
23. Coexistence
24. Supra
25. Nationalbroad mindes
26. gadgetbroad mindes
27. Derelopment



۲۸. Peter Burnell استادیار علوم سیاسی و روابط بین الملل دانشگاه وارویک

29. National security
30. Negative Security Discourse
31. Positive security discourse
32. traditional stadies
33. post - Traditional stadies
34. orthodox traditionalist
35. moderate traditionalist
36. National Security
37. National Interests
38. Modern studies
39. Post - modern studies

پرتال جامع علوم انسانی